ما شاء اللہ لا قوۃ الا باللہ

بفضل مفضال لم یزلی از افادات جناب مولوی قاری عبدالرحمن صاحب پانی پتی در قواعد تجویدیہ یعنی

رسالہ تحفۂ نذریہ

باہتمام راجی غفران مجید عبدالرحمن بن حاجی محمد روشن خان مغفور تربیت یافتہ خدمت عالی معظم محمد مصطفی خان صاحب مرحوم

در مطبع نظامی واقع کانپور مطبوع گردید

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله وکفی وسلام علی عباده الذین اصطفی خصوصا علی سیدنا محمد المجتبی وآله وصحبه المرتضی **اما بعد** بر سالکان مسلک انصاف پوشیده مباد که درین ایام بحکم قول کل معجب برایه شخصی از معجبان پنجاب بصحرای دهلی رسیده راهیان جادهٔ قرارت را راه زد با وجودی که خود از علم و عمل تجوید عاری بود خود را اعلم قرای سلف و خلف میدانست و اکثر مردم را از عدم تلفظ اعسر الحروف ضاد باز داشته عوضش بسوی ظای معجمه منحرف ساخت و بوسیلهٔ اشتراک ضاد و ظا در اکثر صفات دعوی تشابه تام میان ضاد و ظا بلند ساخت تا آنکه اکثر مردم نواح دهلی باغوای او از تشابه گذشته بتلفظ عین ظا اختیار کردند و بتلبیس ابلیس نمازهای خود را تباه ساختند تا آنکه خلاصهٔ دودمان نقابت میرزا نذر **محمد بیگ** صاحب برای تحقیق این مسئله احقر را در موضع لوهارو طلبیدند بحسن اتفاق معجب مذکور صباح جمعه بوقت ثلاث ساعت حینیکه احقر فرودگاه هم رسید استفسارات چند شروع کرد تا آنکه سخن طول کشید و تمام حال منکشف شد که در سخن پروری و خودنمائی منهمک است انصاف و حق بینی اصلا ندارد و با این همه [illegible] نمائی کج فهمی و غلط بینی گلوی جانش گرفته و حب صلاح و امامت و جاه چشم حق بینش کور ساخته لهذا ابهام و دروغ بندی را شعار خود ساخته و گواه این مقال رساله او مسمی بمبین الحق کافیست و هر کسی که دران مجلس حاضر بود چون این رساله او را به بیند این صداق او برو منکشف خواهد شد که چه قدر دروغ بافته و نیز اهل علم چون عبارات کتب فقه و قرأت منقوله آن رساله مشاهده خواهند فرمود خواهند دانست که چه قدر غلط فهم و تجرو است حاجت بیان نیست شاید بطور نمونه یک دو عبارت نقل هم کرده شود

چون که آن شخص غول بیابانی راهزن هر خاص و عام است بحکم حدیث شریف اِذَا تَغَیَّلَتْ لَکُمُ الْغِیلَانُ فَنَادُوا بِالْأَذَانِ و در حصن حصین بلفظ اِذَا تَغَوَّلَتِ الْغِیلَانُ نَادِی بِالْأَذَانِ منقولست و بعض ... بس میگوییم اَللّٰهُ اَکْبَرُ اَللّٰهُ اَکْبَرُ اَللّٰهُ اَکْبَرُ اَللّٰهُ اَکْبَرُ اَشْهَدُ اَنْ لَّا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ اَشْهَدُ اَنْ لَّا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ اَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا رَّسُولُ اللّٰهِ اَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا رَّسُولُ اللّٰهِ حَیَّ عَلَی الصَّلٰوةِ حَیَّ عَلَی الصَّلٰوةِ حَیَّ عَلَی الْفَلَاحِ حَیَّ عَلَی الْفَلَاحِ اَللّٰهُ اَکْبَرُ اَللّٰهُ اَکْبَرُ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ و عجب تر آنکه بسبب اندراس و رفع علم قرارت بعض علمای دهلی هم فریب آن غول خوردند چه اکثر فتواها درینباب که بنظر رسیدند و برانها جواب و مواهیر بعض علمای دهلی دیده شد باغوای او چنان رفتند که مجیب و مصدق هر دو نه مطلب فن قرارت فهمیدند و نه معانی عبارات کتب قرارت اندیشیدند رجما بالغیب جواب و تصدیق واقع شد علاوه بران کسی ضاد را دال مفخمه فهمیده شور و غوغا برپا کرده و کسی ضاد را ظای معجمه اعتقاد کرده باب جنگ و جدال و طبع آزمائی کشود و غرض از مطلب هر دو دور افتادند و ندانستند که اجماع اهل اوست که تلفظ الفاظ قرآن خصوصًا تلفظ ضاد و بدون اخذ از استاد و ماهر به کتب بینی حاصل نمیشود با وجودیکه عجب تر کو را اقرار دارد که من از کسی استاد نه آموخته ام باز تلفظ ضاد جدید از طرف خود استخراج کرده تمام سلف و خلف را تغلیط میکند و از غلط بودن دال مفخمه ظای معجمه چگونه صحیح خواهد شد که فیما بین ایشان تقابل ایجاب و سلب نیست که رفع یکی مستلزم وجود دیگر شود و عوام که اسم ضاد را بدال میگویند مسمی غلطی نشود و کلام ما در غلطی مسمی است مسمی را از مخرج خود مع جمیع صفاتش متمیز از جمیع حروف واباید ساخت که هر سامع ضاد را از حروف دیگر ممتاز بشنود خصوصًا از ظا که شرکت در اکثر صفات دارد خوب ممتاز سازد و همینست معنی عدم تشابه ضاد با ظا که ضاد با ظا در اکثر صفات شرکت دارد و نزد تلفظ هر دو لفظ صوت استعلا و اطباق و رخاوت وغیره یکسان مسموع میشود اما در تمیز یکی از دیگری نقصان نیست و همینست معنی تشابه فی السمع که در بعض عبارات کتب واقع شده و اگر ضعیف السمع بلکه غلط السمع ضاد را ظا فهمد اعتبا ندارد مانند آنکه اگر ضعیف البصر اسپ را خر به بیند چه اعتبار است و انچه ائمه ادامثل صاحب الجهد والرعایه تحقیق صفت استطالۀ ضاد و تفشی شین وغیره فرموده اند بسیار دقیق و متین است و از مقوله کیفیت و کمیت و نسبت و بیان آن محتمل نیست بدون مشافهت استاد و سماع از و امری دیگر گنجایش ندارد اما بطور اشاره حسب فهم ناقص خود میگوییم که ضاد و تمیز صحیح التلفظ در سمع حرف فربه و تنومند مسموع میشوند چنانچه مرد معتدل القامه جسیم و عریض فی بینند و حروف قصیره رقیقه مثل مرد خفیف الجسم و قصیر القامه و قصیره مفخمه مثل قصیر القامه و جسیم مسموع میشوند و ارباب صرف در باب ادغام هم درین امر اشاره کرده اند که حرف عظیم را در حرف صغیر ادغام نمیکنند و تشبیه بقصعه عظیم و صغیر میدهند پس مراد از استطالۀ ضاد همین اعتدال قامت و طول و عرض و جسامت معتدل مراد است که در امری

از این امور از حد اعتدال بیرون نرود نه آنچه این معجب معنی استطاله فهمیده که بر حرف ضاد مقدار چهار پنج الف
توقف میکنند و حرف ضاد را تا دیر در دهن مانند آسیا میگرداند و هیچ مفهوم نمیشود و که چه میگوید چون تحقیق
ضاد و تفصیلی در رساله تحفهٔ نذریه رفته است لهذا درینجا گذاشته شد دران رساله مطالعه کنند و آن حرف مخترعهٔ او
چنانچه ضاد و دال مفخمه نیست ظای معجمه هم مفهوم نمیشود و از طرف خود حرفی دیگر اختراع کرده آنرا ظاد نام نهاده
و عبارات اهل ادا را در باب تشابه ضاد و ظا سند ساخته مردم را بطرف این حرف مخترعهٔ خود داعی شد چونکه
مردم این حرف مخترعه نتوانستند گفت تلفظ ظا شروع کرده گمراه شدند و از گمراهی این شخص خبر نداشتند عجب آنکه
محققین صفت استطاله ضاد و شین را برابر نوشته اند و این معجب هم میداند باز بر شین توقف چهار پنج الف
نمیکند و بر ضاد تا دیر آسیا میگرداند معلوم نیست که درین هر دو حرف چه فرق در استطاله برآورده که در ضاد
چنان غبار برپا کرده و آنچه این حقیر معنی استطاله بطور اشاره بیان کرده که آن ضخامت و تسومندی
و اعتدال قامت در شین و ضاد برابر است چنانچه بر ماهران فن ادا پوشیده نیست گو دیگر نفهمد و آنچه
عیوب این حقیر در رساله خود اشارةً و صراحةً این معجب نوشته من بهزار درجه زیاده ازان بعیوب مبتلا هستم
وَمَآ أُبَرِّئُ نَفْسِيٓ إِنَّ ٱلنَّفْسَ لَأَمَّارَةٌۢ بِٱلسُّوٓءِ و نیز مقصود ازین تحریر جواب آن معجب و نمایش نفس خود
مقصود نیست بلکه غرض ازین تحریر ایفای وعدهٔ آن تحریرات که فیمابین بنده و مولوی سید نذیر حسین صاحب
در محفلی در شهر دهلی واقع شده بود و در ضمن آن تنبیه بر غلطی آن معجب واقع شد که خلق را اتباعش نماز خود و
دیگران را تباه نسازند و با این همه عیوب نویسی این احقر آن معجب بر صحت تلفظ من حرف ضاد را در رساله
خود چند جا اقرار دارد کجا شکر این دولت گذارم که مدعی خود بر صدق دعوی من شهادت دهد
و هم صحت تلفظ احقر را به بعض مطالب خود حجت آورده و آنچه در رساله خود نوشته است که برای مقابلهٔ من
در لوهاره آمده بودند این همه افترا است چه وقتیکه ایلچیان خلاصهٔ دودمان شرافت نجابت میرزا نذر محمد بیگ
صاحب نزد من رسیدند عذر کردم که تکرار بیفائده عادت ندارم ایلچیان گفتند که شما را فقط برای ملاقات و تحقیق چند مسائل
طلبیده اند حسبةً لله قبول کرده بدهلی رسیدم و ازانجا بمعیت خلف الصدق میرزا صاحب موصوف اعنی
میرزا عبد الرزاق بیگ در لوهارو رسیدم و باز بملاقات و عنایات ایشان محظوظ شده عازم مراجعت بودم
که یکایک بروز جمعه بوقت صبح در عین تلاوت بنده آن معجب تنها بفرودگاهم رسیده گفتگو شروع کرد
و طول کشید تا آنکه مردم بسیار جمع شدند و بخواهش آن معجب چند جا که مجمع ضاد و ظا و مجمع عین و ضاد بود
خواندم الحمد لله که جمیع مردم مجلس بگوشهای خود از زبانم ضاد را از ظا متمیز شنیدند و اقرار التمیز فی السمع کردند
مگر آن معجب آنوقت لاجواب و خاموش شده بوقت دیگر دعوی کرد که عبد الرحمن هم ظا دمانند من میخواند

این افترا دیگر بر من بسته که من از ظاد بهر از زبان انکار دارم باز همین شناعت مرا متهم ساخت
نعوذ بالله من شرور انفسنا پس گواه الله الی آن معجب صاحبان شمول کو بهمه رو هم جمیع حضار
مجلس که بسبب طول و دیر کشیدن کلام از اطراف و خانه های خود جمع آمده بودند کافی هستند
و صورت واقعه مذکوره هم شاهدست که من قصد گفتگو ازو نکرده بودم و نداشتم بلکه او خود بمقتضای عجب خود
بر سکانم آمده در او بحث و آخر شرمنده و خائب بازگشت از حضار مجلس گواهی می طلبم و آنچه اتهام اظهار
نون عنک بر من بسته پس من یاد ندارم که اظهار کرده باشم چه اعتقاد من در آنجا باخفاست که با مخرج
نون کار نیست لیکن شاید بحکم بشریت غلطی شده باشد و زبان بمخرج نون رسیده باشد پس این مسئله
چون خود اختلافیست قابل مواخذه نیست والله اعلم و عجب آنکه آن مدعی مردم را از تقلید ائمه ادا
منع میکند و بسوی تقلید خود میخواند باوجودی که ائمه ادا قرآن را از اساتذه گرفته بودند سند را
بآنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم رسانیده بودند پس از تقلید همچو اساتذه منع میکند و به تقلید خود که هنوز
قرآن از کسی استاد نخوانده و نشان استاد خود نمیدهد و اگر میدهد بغیر آن الخطیه کرمی میخواند پس تقلید همچو شخص
بی استاد که حروف قرآن و قرآن خوانی بمطالعه کتب از خود تراشیده باشد چگونه جائز باشد و سست
که اساتذه معصوم نبودند پس وقتیکه اساتذه باوجود خلوص ایشان واجب التقلید و معصوم نشدند
این شخص مقید نفسانیت و مفتری و بی استاد و بی بهره مطلق از علم قرارت چگونه واجب التقلید
و معصوم شد و چونکه خود از تفسیر کبیر نقل سازد که بتمیز ضاد و ظا تکلیف نیست پس چرا در فکر ضاد و ظا
افتاده اوقات خود و دیگران ضائع ساخت مگر حمل بر جنون کرده شود و عجب آنکه خود را واجب التقلید
داند و سکان حرمین شریفین را بعبارت موهمه تحقیر یاد میکند و چونکه یک تاجر بخاری خبر خواندن
ضاد را ظاد معجمه نقل کرد بخارا را بخارا شریف و تاجر را مرد معتمد ساخت شرافت حرمین شریفین
زادهما الله شرفا را بر بخارا بست و نیز احتمالست که آن تاجر هم مثل آن معجب تدین داشته باشد یعنی
این تاجر چون در بخارا ضاد را صحیح التلفظ شنید بسبب غلطی سمع خود آن را ظاد فهمیده در هندستان
رسیده بتسلی معجب نمود که در بخارا هم ظاد میخوانند چنانچه مدعی هم بالمشافهه بر من افترا بسته که عبدالرحمن
ظاد میخواند پس چنانچه عبدالرحمن ظاد میخواند همچنان اهل بخارا هم ظاد میخوانده باشند پس چون
بر من مشافهة افترا بسته پس افترا بستن بر اهل بخارا که غائب هستند چه بعیدست پس بقصد فریب
عوام هر که صحیح خواند آن را ظاد میگوید تا در پرده این سخن حرف مخترعه خود را رواج دهد و آنچه آن
معجب عبارات کتب نقل ساخته بعد هر عبارت دعوی میکند که ازین ثابت شد که صحابه و تابعین

ودیگر اینکه امت موافق من نخوانند با وجودیکه آن عبارات را اصلاً با مدعائش مس نیست باز بر سر قول قائل
همین استنباط را تفریع میکنند بموجب قول حُبُّكَ الشَّيْءَ يُعْمِي وَيُصِمُّ از هر در و دیوار او را آواز ظاد می آید
نَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنْ هٰذَا الْاِنْهِمَاكِ ومثلش اینست شعر چه خوش گفت سعدی در زلیخا + اَلَا يَا اَيُّهَا
السَّاقِي اَدِرْ كَاْسًا وَّنَاوِلْهَا + و همچنین در ضمن نقل عبارات کتب آنچه الفاظ مفید مطلب خود میان فقرات
منقوله از طرف خود افزوده تا ناظران در غلط افتاده تمام عبارات را عبارت کتب منقول عنها دانند
و بر مطلب من چسپان سازند آن هم از قبیل تلبیس ست چنانچه بر واقف عبارات کتب ظاهر ست حاجت
تصریح نیست و آنچه آن معجب در ذیل حدیث اِقْرَءُوا الْقُرْاٰنَ بِلُحُوْنِ الْعَرَبِ وَاَصْوَاتِهَا الخ روایت صغیری
در شرح منیه نقل کرده و آن اینست والثالثة من الفرائض القراءة وهي تصحيح الحروف بلسانه بحيث
يسمع نفسه فان صحح الحروف من غير ان يسمع نفسه لا يكون ذلك قراءة في اختيار الهندواني
والفضلي وقيل ان صحح الحروف يجوز وان لم يسمع وهو اختيار الكرخي انتهى تمسک این روایت او دلیل
بر آن آورده که خواندن ضاد مشابه دال قرارت نباشد پس از سخافت روایت فهمی آن معجب باید فهمید که چگونه
تحریف معانی روایات میکند اگرچه خواندن ضاد مشابه دال اعنی دال مفخمه باطلست چنانچه ظاد ملفوظش هم
باطلست اما بنازم بر قوت اجتهادیه حضرت که چگونه این روایت را در مقابله دعوی باطله شخصی بر دعوی
باطله خود دلیل آورده حالانکه این روایت را اصلا بهر دو دعوی باطل مس نیست نه از ضاد علاقه دارد
و نه بدال مفخمه و نه بظاد مخترعه غرض که اینجا قرارت لغوی شرعی که مدار جواز نماز ست مراد ست نه قرارت
بمعنی دیگر و تفصیلش طولی دارد چه حاصل مطلب عبارت اینست که خواندن قرآن در نماز فرضست پس اگر
کسی استعمال زبان در دهان کرده بمخارج حروف رسانید و اصلا صوتی پیدا نشده پس آن قرارت
برای نماز کافی نیست و همچنین اگر استعمال زبان چندان کرد که حروف صحیح پیدا شدند و صوتی بهم رسید
اما آن صوت را خود نشنود پس از آن هم نماز جائز نیست و این هم قرارت ما یجوز به الصلوة نیست و این
مطلب را بعبارت فان صحح الحروف من غير ان يسمع نفسه الخ بیان کرده که این قرارت قرآن نیست
و اگر استعمال زبان کرده بنحوی که بمخارج حروف رسد و صوتی هم پیدا شد و آن صوت را نفس خود در گوش شنود
پس این قرارت البته معتبر ست در صلوة سریه گو درین قرارت بلا قصد دیگر کس هم بشنود مضایقه نیست
و در صلوة جهریه قصد شنوانیدن دیگران معتبر ست فقط پس با وجود چنین روایت فهمی از تقلید سلف قرار
منع کرده بطرف تقلید خود در حرف مخترعه خود میخوانند نَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنْ ذٰلِكَ پس ازین تقریر حال و اولیا
مستمعین آن معجب بر بدقسمتی خود واضح شد که راست میگوید که معجب بدقسمت ست که چون خبر ظاد بنجار را از

تا جہل شنید شرافت را از اسم حرمین شریفین سلب کرده بنام بخار البست ازین زیاده کدام بدبختی خواهد بود
وانچه در ترجمهٔ عبارت نشر تحریف و الحاق از طرف خود کرده مردم را فریب داده بر ناظران رساله اش
هویداست حاجت تحریر ندارد و انچه بر تحریر بخار ایناز در حالش هم معلوم شد که ضاد صحیحه را ظا فهمیده است
یا بخار را اشتهر دور دست انسته افترا بر اهل بخار البسته پس نقل هیچ خطوط بی اصل نه اند از کتب قرارت
نیست غرض او ازین نقول و تحریفات عبارات کتب ابله فریبیست خدای تعالی از ابله فریبی او محفوظ
وارد آمین و هم در علم قرارت چندان بخبر یافتم که بوقت گفتگو چون استفسار معانی الفاظ مصطلحه فن
قرارت رفت متحیر شده گفت که شما معنی این الفاظ بیان کنید با وجود این همه تبحر دعوی الهام او در فن قرارت
بر ناظران رساله اش هویدا خواهد بود و همچنین انچه ضاد در تمهید قواعد مخترعه در حروف متفرعه کرده آن هم
بر ناظران رساله اش پیداست و هویدا باد که در مقدمهٔ صفات حروف چنان فساد برپا کرده که اگر بطور
قواعد مخترعهٔ او کلام الله خوانده شود ضرورست که کلام الله محرف گردد چه میگوید که در وقف همس بعد
سکون تا و کاف آواز دیگر پیدا شود چون معنی این قول از تلامذهٔ او پرسیدم گفتند که در لفظ خُلِقَتْ
خُلِقَتْش باید گفت یعنی بعد سکون تا آواز سین ساکن باید برآورد گو اجتماع ساکنین شود و بدون آن صفت
همس حاصل نمیشود و همچنین در کاف ساکن در وقف بعد سکون کاف یک سین ساکن بآواز خفیف
باید گفت و همچنین در حروف قلقله و دیگر صفات فسادها اختراع کرده تعلیم مردم ساخته سبحان الله در عبارات
کتب قرارت چه غلط فهمی کرده و کدام علم شریف را جهل مرکب خود فاسد ساخته و همچنین همزه را نیز و دیگر
حروف را بخلاف حال و صفت شان نوشته ماهر این فن خود خواهد فهمید و از دیگران چه کار است و بگذار آنکه
بر ارباب خبرت پوشیده مباد که چون از ان معجب تلفظ ضاد را درخواست کردم ضاد را قریب قریب ضاد
صحیح ادا کرد و دران مجلس چند مرتبه ادا کرد و هر مرتبه قریب ضاد صحیحه گفت گو که ضاد کامل و جامع
جمیع صفات بسبب عدم مشق ادا نمی شد اما قریب ضاد صحیحه ادا میشد اگر دو سه روز مشق میکرد تلفظ ضاد
صحیحه صاف میشد چون بعد یک دو ساعت مردم جمع شدند و باز در مجمع تلفظ ضاد خواستم مردم مجلس با او
گفتند که همان ضاد قدیمهٔ خود که پیش ما میگفته اند باید همان ضاد بگویید و دران ضاد قدیمه درینوقت
تغیر نکرده پس آن معجب ناچار شده ظاد قدیم خود تلفظ کرد پس در تلفظ ظاد مقدار چهار پنج الف زبان را
در دهن گردانید باز صوتی مفهوم نشد که کدام حرف تلفظ کرده نه دال بود نه ضاد و ظا هم صاف مفهوم
نشد پس معلوم شد که این حرف را همین معجب اختراع کرده و در الفاظ صحیح و غلط این حرف اصلی نداشت
و هم از تلفظ سابق معلوم شد که آن معجب بر تلفظ ضاد صحیحه قادرست با وجود قدرت بر ضاد صحیحه باز ظاد مخترعه

خود از جہالت و تعصب می‌خوانند بلا وجود قدرت بر قراءت صحیح چون عمداً و تعصباً الفاظ قرآن را غلط و محرف میخوانند لهذا حکم داده میشد که نماز و امامت این متعصب جائز نیست که دیدۂ و دانسته قرآن را غلط میخوانند بخلاف شخصی که قصد صحت دارد و بسبب عدم مساعدت زبان غلط ادا شود پس در جواز نمازش فقها را کلام است و در عدم جواز نماز شخصی که قرآن را عمداً غلط خواند کسی را کلام نیست فقط والله اعلم بالصواب تحریر این سطور حسب عده از مدت مخطوظ خاطر بود اما بسبب عدم فرصتی از درس و امور متعلقه انجام نمیشد الحمد لله که بتاریخ یکم ربیع الاول ۱۲۸۲ هجری یوم سه شنبه در یک مجلس از صبح تا چاشت نوشته شد فقط

سرگذشت این مجلس در قصبۂ لوہارو وانچه درین رساله مرقوم است صحیح است

میرزا انذر محمد بیگ ولد میرزا نیاز محمد بیگ

هذه القصة المذكورة هي التي مضت بين يدي حرره محمد یوسف

محمد یوسف

روئیداد مجلس قصبۂ لوہارو چنانچه درین رساله مرقوم است پیش ما یان گذشته است الله تعالی جل شانه گواه است وکفی بالله شهیداً امیر میرزا عبد الرزاق

میرزا عبد الرزاق بیگ ولد میرزا انذر محمد بیگ

بحث این حرف در قصبۂ لوہارو روبروی بنده بمیان آمده و باتفاق حضار آنچه از زبان مبارک قاری صاحب راقم رساله هذا بر آمد صحیح بود و تلفظ مولوی حبیب الله صاحب باتفاق همه در فصحم هیچکس نیامد که آیا این چیست ضاد است یا چیزی دیگر بهر کیف حرف ضاد نبود راقم اخوند حمزه خان

حمزه خان

واقعه مرقومۂ رساله هذا صحیح است فقط

محمد حسن ۱۲۸۱

سرگذشت هذا که در قصبۂ لوہارو روبری بنده گذشت در رساله هذا عن رقم آمده است

قاری کبیر الدین ۱۲۸۱

در مطبع نظامی واقع کانپور در شهر جمادی الآخر ۱۲۸۳ هجری مطبوع گردید

رسالۂ تحفۂ نذریه

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي عيي السنة مدارك الكمل عن وصفه قائلًا انت كما اثنيت على نفسك والصلوة والسلام على خير الخلق سيدنا ونبينا احمد المجتبى محمد المصطفى المستغني عن وصفه بوصفه تعالى **اما بعد** بر سالکان مسالک نصفت مخفی مباد که در حدود سنه ثمانين و مائتين بعد الالف من هجرته عليه السلام در بعض بلاد هند در تلفظ حرف ضاد اختلاف عظیم افتاد اکثر مردم بسبب کم مشقی خود ضاد را دال مفخم ادا میکردند چنانچه ائمه قرا پیوسته در تصانیف خودها ازین غلطی تحذیر میکرده آمده اند و تحریض و تاکید بر اخذ استاد ماهر میکردند و بعض مردم این دیار چون از صحبت استاد ماهر محروم بودند و بسبب کسل خود تلاش استاد ماهر نکردند و پنداشتند که تلفظ ضاد بمطالعهٔ کتب قراءت میتوان کرد چون ضاد را در اکثر صفات با ظا مشابه یافتند و هم بعض اهل تصانیف بنظر همین تشابه صفات ضاد را با ظا مشابه نوشتند پس گمان کردند که ضاد را مانند ظا ادا باید کرد و این قول را چنان شهرت دادند که اکثر عوام ضاد را عین ظا تلفظ کردن اختیار کردند و نامش هم ظاد نهادند تا آنکه جواز نماز در ظا حصر کردند و هر که ضاد را ظا تلفظ نمی کرد نمازش و امامتش را جائز نمی داشتند و نظر تعصبات از روایات فقهیه که از تلفظ ظا بجای ضاد عمدًا نماز فاسد میشود دور شد و طعن و تشنیع درینباب بلند شد و دام تلبیس ابلیس پهن شد و روز بروز مردم باغوای ایشان گمراه میشدند خوف آن شد که این فتنه اطراف هند را در گیرد و مردم را قاطبةً در بادیهٔ ضلالت اندازد لهذا خلاصهٔ خاندان نجابت نقابت عین الریاسه حاجی محمدی میرزا اند محمد بیگ که مدار ریاست و مرکز دائرهٔ امارت امیر ابن الامیر نواب فخر الدوله امین الدین احمد خان بهادر ابن نواب

احمد بخش خان مغفور والی فیروزپور بودند خواستند که این فساد رفع شود و اختلاف از ما بین مسلمانان برفع گردد و کمر همت انجام
این مهم چست بستند و خواستند که مجمع علما و قرّای معتبر کرده سخن را بر یک امر معین سازند لهذا احقر العباد عبد الرحمن را
که منزوی زاویهٔ خمول بود بار سال رسل از پانی پت طلبیدند چون بدهلی رسیدم با طلبه و اهل علم دهلی اتفاق
مناظره افتاد همه کس براه انصاف سلوک فرموده اتفاق برین امر کردند که تلفظ لفظ ضاد از مخرجش که کنارهٔ
زبان و طواحنست باید کرد و بجای ضاد دال معجمه ادا کردن غلطست چنانچه ظای معجمه ادا کردن هم غلطست
و تبدیل اسم ضاد با اسم ظاد هم غلطست که تمام مردم باسم ظاد گمراه میشوند فقیر گفت که ضاد و ظا هر چند
در اکثر صفات خود با هم مشترک اند اما بسبب تباین مخرج صوت هر دو از هم ممتاز است که صوت یکی با دیگرے
مناسبت ندارد و کسیکه صوت ضاد صحیح التلفظ را صوت ظا فهم کند این از ضعف سمع اوست که بسبب ثقل
سمع و کثافت سامعهٔ خود یا بسبب عدم اعتیاد بسماعت صوت ضاد صحیحه فرق میان صوت ضاد و ظا نمی کند
و الا فرق میان صوت هر دو فرق آسمان و زمین است اما لطافت سمع و نزاکت سامعه درکار است علمای
دهلی کلام فقیر را قبول فرموده گفتند که ما را در اصل مطلب کلام نمانده خلجان همین قدر باقیست که در بعض کتب
تشابه صوت ضاد با صوت ظا واقعست مطلب این عبارات چیست گفتم این امر از دیگر کتب قرات تحقیق
کنید و معانی عبارات را بر مطلب قرای سلف حمل نمایید حضرات دهلی فرمودند ما یان بر تحقیق تو قناعت
میکنیم و آنچه تو بعد ازین سفر تحقیق کرده خواهی نوشت ما قبول خواهیم کرد گفتم در تحریرات باز باب رد و کد کشاده
خواهد شد فرمودند ما را از رد و کد غرض نیست آنچه تو از روی تحقیق و انصاف نوشته خواهی فرستاد ما قبول
خواهیم کرد گفتم که این تحقیق فیما بین طلبه و علما ماند و بعوام نرسد که عوام از هیچ گفتگو گمراه میشوند همه قبول
فرمودند پس شکر خدای تعالی بجا آوردم که نزاع لفظی که بود برخاست و صورت اتفاق مسلمانان رو نمود
بعد ازان بمعیت میرزا عبد الرزاق بیگ خلف الصدق میرزا صاحب موصوف الصدر عازم قصبه لوهارو شدم
و میرزا صاحب ممدوح که باعث حرکت احقر و طالب اتفاق مسلمانان و خمیرمایهٔ این مجالس بودند ملاقات
کرده محظوظ گشتم مرد خوش نیت و جامع الخیر یافتم که رفع چنین اختلاف عظیم از مسلمانان ثمرهٔ حسن نیت
ایشانست لیکن یک غول بیابانی در انجا خزیده دیدم که مردم را گمراه میسازد و لا تا قیام من انجا کلمهٔ اتفاق
می سرایید و بعد از مراجعت من از انجا نغمهٔ نفاق او بلند شد و رسالهٔ **مبین الحق** که در حقیقت تلبیس الحق بود
ترتیب داده خرافات و هزلیات خود را که در تمام عمر تراشیده بود در ان رساله جمع ساخته بمردم نمود و بنزد
احقر هم فرستاد دیدم لائق التفات و جواب نیافتم لیکن چونکه ایفای آن وعده که فیما بین احقر
و مولوی سید نذیر حسین صاحب شده بود واجب بود پس در ضمن ایفای آن وعده بعض مقاصد آن

رساله بطور نمونه بیان شدند تا مردم از آن رساله مجتنب باشند گو استیعاب آن معه توضیح تشابه ضاد و ظای
موعود در آن رساله نشده بلکه درین رساله نوشته شده چون که باعث آن تحریر مولوی سید نذیر حسین صاحب
بودند لهذا نام آن رساله **تحفهٔ نذیریه** نهاده مقدمهٔ رسالهٔ **تحفهٔ نذیریه** کرده شد الله تعالی قبول فرماید
آمین پس حالا بفضله تعالی اختلاف درمیان ضاد و ظا نمانده و اتفاق بر ضاد شد و غلطی سهی تلفظی معتبر
نیست و در تلفظ سهی اختلاف نماند و پس باوجود چنین اتفاق و اجماع باز کسی را اگر بر ظا اصرار باشد معتبر
نیست که اخوان الشیاطین گاهی از شیطنت باز نیایند مگر وقتیکه ندامت مفید نباشد پس غرض از تحریر
این قصه آنکه مردم انصاف پسند شکر حصول اتفاق و رفع اختلاف بجا آرند و بعد در خود در ادای ضاد
قصد مخرج ضاد کنند و بتحمل مشقت مشق و خدمت استاد ماهر از مخرجش ادا کرده نماز خود را کامل سازند و در صورت
عدم خروج از مخرجش نماز اختلافی خواهد ماند چون اصل عبادت اختلافی ماند دیگر عبادات را چه گمان
باید کرد لهذا این حقیر خواست که در ضمیمهٔ این تحریر چند مسائل دیگر از فن تجوید از تعوذ و بسمله و مخارج و صفات
و رعایت حروف و ادغام و اظهار و مسئله های کتابه و مد و قصر و اخفا و قلب که اتفاقی باشد یا آنچه
متعلق به روایت حفص باشد ذکر کنیم چه درین دیار روایت حفص از عاصم مشهور است چونکه باعث این تحریر
رئیس مذکور بود لهذا نامش **تحفهٔ نذیریه فی قواعد التجوید** نهاده شد از جناب رب العزت امید قبول
و خلوص دارم و از ماهران فن امید اصلاح غلط و قبول صحیح یا سکوت دارم مرتب شد این رساله بر دو باب و یک خاتمه

باب اول در بیان استعاذه و بسمله

بدانکه در استعاذه کلام است به چند وجوه اول آنکه استعاذه بکدام لفظ باید کرد پس مختار جمیع قرا و معمول
اکثر فقها مثل ابی حنیفه و شافعی و احمد لفظ أَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ است بحسب روایت از آنحضرت
صلی الله علیه وسلم همه همین لفظ مختار و راجح است تا آنکه اگر کسی لفظ دیگر در تعوذ گفته آنحضرت علیه السلام از آن لفظ
منع فرموده لفظ أَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ تعلیم فرمودند لیکن باوجود این منع و تعلیم الفاظ
دیگر هم مروی شده اند پس تلفظ تعوذ بآن الفاظ منقوله هم جائز است اگرچه مختار نیست پس تبدیل
لفظ اعوذ باستعیذ و نستعیذ و استعذت اگرچه از امام حمزه نقل کرده اند اما ثابت نیست و تبدیل لفظ
بالله بالسمیع العلیم اگرچه از ابن سیرین منقول شده اما صحیح نشده و تبدیل لفظ رجیم به لفظ غاوی و غوی
چنانچه منقول از بعض مشائخ لفظ أَعُوذُ بِاللّٰهِ الْقَادِرِ مِنَ الشَّيْطَانِ الْغَاوِي یا أَعُوذُ بِالْقَوِيِّ مِنَ
الشَّيْطَانِ الْغَوِيِّ نقل کرده این هم ثابت نشده اند اما از زیادتی الفاظ تنزیه و تعالی در تعوذ پس
آنجا جائز است و آن چند الفاظ منقول شده یکی أَعُوذُ بِاللّٰهِ السَّمِيعِ الْعَلِيمِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

ست که قرای حرمین و عراقین و شام بآن خوانده اند و از ورش و هم ببعض طرق بروایت حفص هم منقول شده و در احادیث هم ثابت شده دوم لفظ أَعُوذُ بِاللهِ الْعَظِيمِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ واین منقول ست ببعض طرق از ورش و قنبل و ابن کثیر سوم أَعُوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ إِنَّ اللهَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ و این منقولست از ابی جعفر و ورش و ابن عامر و حمزه و کسائی چهارم أَعُوذُ بِاللهِ الْعَظِيمِ السَّمِيعِ الْعَلِيمِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ واین منقولست ببعض طرق از حفص و قنبل و ورش پنجم أَعُوذُ بِاللهِ الْعَظِيمِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ إِنَّ اللهَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ و این منقولست از ابن کثیر ششم أَعُوذُ بِاللهِ السَّمِيعِ الْعَلِيمِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ إِنَّ اللهَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ واین منسوبست بقرارت حسن بصری رحمه الله هفتم أَعُوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ وَأَسْتَفْتِحُ اللهَ وَهُوَ خَيْرُ الْفَاتِحِينَ واین منسوبست بحمزه بروایت خلف هشتم أَعُوذُ بِاللهِ الْعَظِيمِ وَبِوَجْهِهِ الْكَرِيمِ وَسُلْطَانِهِ الْقَدِيمِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ رواه ابو داود و زیادتی الفاظ دشنام شیطان هم در بعض روایات مروی شده اند اما نقصان کردن لفظ تعوذ آن هم جائز ست بشرط صحت روایت از آن حضرت صلی الله علیه وسلم و صحت اخذ سلف کرام بآن چنانچه در ابو داود در حدیث جبیر بن مطعم لفظ اعوذ بالله من الشیطان بدون لفظ رجیم وارد شده کلام دیگر در تعوذ در جهر و اخفای تعوذ ست بوقت قرارت بدانکه مختار تمام قرا در تعوذ جهر تعوذ ست بوقت شروع قرارت اگر قرارت بلند باشد و پست خواند اگر قرارت پست باشد مگر از نافع و حمزه اخفا هم در قرارت جهر منقول شده تا فرق باشد میان قرآن و غیر قرآن چراکه تعوذ از قرآن نیست و تعوذ نزد ختم قرارت ثابت نشده بلکه محل آن قبل از شروع قرارتست اجماعًا و بر تعوذ وقف و وصل تعوذ با بسمله هر دو جائز ست باز بر بسمله هم وقف و وصلش با اول سوره هر دو جائز ست لیکن وصل بسمله با فاتحه و انعام و کهف و انبیا و سبا و فاطر و محمد و قمر و رحمن و حاقه و قارعه بهتر ست اگرچه وقف هم بلا خدشه جائز ست و تعوذ قبل از قرارت مستحب ست و بعضی بطرف وجوب رفته اند و اگر قاری قرارت را قطع ساخت پس اگر در آن وقفه کلام متعلق قرآن بود مانند پرسیدن مسئله قرآن یا تعلیم لفظ قرآن وغیره پس اعاده تعوذ ضرور نیست و اگر بکلام اجنبی مشغول شد اعاده تعوذ کند و بسم الله خواندن در اول فاتحه باتفاق قرا ضرور میباید خواه ابتدا بفاتحه کند یا بعد ختم قرآن بآخر ناس وصل فاتحه کند بهر حال تسمیه باید گفت و همچنین در میان هر دو سوره تسمیه گوید سوای سوره برات که در ابتدای آن تسمیه نگوید چراکه تسمیه برای امانست و در برات آیت سیف فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً وغیرهما که دلالت

بر عدم امان کفار می کند نازل شده پس آیت امان بر سر این سوره مناسب نیست و اگر شروع قرارت از کسی سوره کند بسمله باید گفت سوای سر برات که بران بسمله نگوید و اگر شروع قرارت از اجزا و احزاب و اعشار کند در سورهٔ برات باشد یا غیر آن پس قاری در تسمیه گفتن و نگفتن اختیار دارد اما تعوذ ترک نباید کرد و وجه گفتن تسمیه آنکه تسمیه برای ابتدا است و اینجا ابتدا یافته شد و وجه ترک تسمیه آنکه موضع تسمیه اوائل سورست نه در میان سور و تسمیه بین السورتین مذهب امام عاصم و ابن کثیر و کسائی و قالون ست و دیگر قرا میان دو سوره تسمیه نگویند منجمله تارکین امام حمزه هر دو سوره را وصل بلا وقف بر آخر سورهٔ ماضیه میکند و از ابن عامر و ابو عمرو و ورش وصل هم منقولست و سکته هم منقولست لیکن بر سر سورهٔ قیمه و مطففین و بلد و همزه بالاتفاق تسمیه باید گفت و برای امام حمزه برین سور اربعه سکته باید کرد بدانکه اگر بدون وقف بر آخر سورهٔ گذشته بسمله را وصل سازد پس بر بسمله وقف کردن جائز نیست و الا وقف بر آخر سورهٔ ماضیه و بر بسمله هر دو جائزست چنانچه وصل هر دو جائزست و وقف بر آخر سوره و وصل بسمله باول سورهٔ آتیه هم جائزست غرض که یک صورت ممنوعست و سه صورت جائزست باید دانست که بسمله نزد امام مالک و بعض اصحاب ابی حنیفه از قرآن نیست و نزد جمهور علما از قرآنست لیکن نه جزو فاتحه است و نه جزو کسی سورهٔ دیگر اما آیت مستقل از قرآنست که برای تبرک نازل شده و همین ست مذهب جمهور اصحاب امام ابی حنیفه کوفی لهذا در نماز آنرا بسر میخوانند و قول اصح و معمول شافعی آنست که هم آیتیست از فاتحه و هم آیتیست از هر سوره لهذا در نماز جهر تسمیه میکنند اما قرای کوفه بسمله را جزو هر سوره قرار داده اند عجب لطیفه است که قرای کوفه بسمله را جزو هر سوره گویند و فقهای کوفه نه جزو فاتحه گویند نه جزو هر سوره و همه اقوال حق اند از قبیل اختلاف قرارت هستند اما بسمله که در نمل سورهٔ نمل واقعست بالاتفاق جزو آیتست وَاللّٰهُ اَعْلَمُ بِالصَّوَابِ

باب دوم در مخارج و صفات حروف و مشتملست بر دو فصل

فصل اول در مخارج حروف بدانکه حروف تهجی بست و نه هستند و لا خارج بست که مرکبست از لام و الف یا همزه و الف داخل شمار هستند اگرچه عوام همزه را الف میگویند لیکن الف از همزه جداست که الف همیشه ساکن باشد بی ضغطهٔ زبان مانند ما و لا و همزه گاهی ساکن باشد بضغطهٔ زبان مانند یأمر و گاهی متحرک میباشد مانند اَللّٰهُ و اِلٰهُ و اُولُوا الْعِلْمِ و در تعداد مخارج اینها علمای قرارت عربیه را اختلافست و تفصیلش در کتب ادبیه مرقومست و مخارج جمع مخرجست و مخرج اسم ظرفست مراد از ان جای خروج و پیدایش حرفست و ماده و اصل حرف صوت میباشد و صوت هوای متموج را گویند که بتصادم دو جسم تکیف و متموج شده باشد و حرف صوتی باشد که معتمد باشد بر مخرج محقق یا مقدر از دهن انسان و حرکت حرف عرضست که در حرف

حلول میکند و حرف محل اوست و مخارج جزئی حروف نزد محققین موافق عدد حروف بست و نه هستند اما
مشهور و مختار متاخرین شانزده مخرج هستند و بعضی مخرج مده را شمرده هفده گفته اند و اصول
این مخارج سه هستند حلق و دهن و لب و غنه خارج بست که از صفات است گو بعض علما مجازاً آنرا در حروف
شمرده اند و امتحان حرف که از مخرج خود برآمده است یا نه اینست که آن حرف مقصود الامتحان را ساکن کرده
در اولش همزه مفتوحه متصل سازند پس هر جا که صوتش منقطع شود همان مخرج اوست یا نیک بنگرند که از مخرج
معین خود برآمده یا نه پس همین طور مخرجش را محقق و معین سازند و هم امتحان کنند پس اگر امتحان حرف متحرک از کسی کلمه
مقصود باشد پس آن حرف متحرک بهر حرکت که باشد کرده در آخرش های سکته افزایند و تلفظ کنند پس اگر
پرسند که جیم جعفر را تلفظ بکن پس بگوجه و صاد صراط را صه تلفظ کنند و هکذا اما **حلق** پس آن سه مخرج است اقصی
و اوسط و ادنی و شش حرف از ان می برایند پس همزه و ها از اقصی حلق که بجانب سینه پیوسته است بر آیند
و بعضی الف را هم از اقصی حلق گفته اند و بعضی الف را هاوی گفته و پیداست که الف از هوای تجاویف ثلثه
می براید لیکن در تلفظ الف چون هوای حلق را زیاده دخل است لهذا بعضی آنرا حلقی و بعضی هوائی گفته اند
و هر دو قول وجهی دارند و از وسط حلق دو حرف بیرون می آیند ع و ح مهملتین و از اول حلق که جانب دهن است
دو حرف بیرون می آیند غ و خ معجمتین و **دهن** را ده مخرج و هیژده حرف است اول از اقصی زبان که بحلق پیوسته است
و اقصی کام که متصل ست بلهات قاف می براید بعضی او را از جانب داخل لهات که بطرف حلق است گفته اند
و بعضی از جانب خارج لهات که بطرف دهن است میگویند و مخرج دوم کاف است از اقصی زبان مانند قاف
و کام بالا که قلیل از مخرج قاف بیرون است سوم مخرج جیم و شین و یا از میان زبان و کام بالا است چهارم
ضاد از اول کناره زبان و گوشه دهان یمین یا یسار و اضراس که قریب کناره زبان واقع اند بیرون می شود
و از هر دو جانب هم میتوان گفت و از یک جانب هم جائز ست و از یمین دشوار و یسار آسانست
و از جانبین بسیار دشوار است پنجم مخرج لام است از آخر کناره زبان و کام بالا است که قریب محاذی
رباعیه و انیاب و ثنایاست ششم نون از سر زبان و زیر دندانهای بالا است نزدیک کام و از دماغ
می براید هفتم را از سر زبان و لثه های ثنایای بالا است لیکن پشت زبان هم دخل دارد هشتم طا و دال
و تا از سر زبان و بیخ دندانهای بالا است نهم ظا و ذال و ثا از تیزی سر زبان و تیزی و کناره ثنایای
بالا است دهم صاد و سین و زا از تیزی سر زبان و کناره ثنایای سفلی بمشارکت ثنایای علیا و **لب**
را دو مخرج است اول مخرج فا از اندرون لب پایین و از کناره دندانهای بالا است مخرج دوم واو و با
و میم است از میان هر دو لب لیکن با از پیوستگی تری هر دو لب و میم از پیوستگی خشکی هر دو لب و واو از اجتماع

یعنی حروف حلق و حروف دهن و حروف لب ۱۲
و بعضی حروف فم هم گفته اند ۱۲ منه عفی عنه

غنچگی هر دو لب می براید و دماغ را یک مخرج است که از ان نون و میم ساکنین مخفیین بر می آیند عنک و اعلم بالشاکرین مخفیین
بروایت سوسی چرا که مخرج نون و میم ساکنین مخفیین منتقل میشود از مخرج اصلی خود بسوی دماغ بقول
صحیح که در حالت اخفا درین حروف زبان را دخل نیست و در قولی زبان را در حالت اخفا هم
دخل هست و اگر میم و نون مظهر و متحرک باشند پس از مخرج سابق می برآیند والله اعلم بالصواب

فصل دوم در صفات حروف بدانکه هر صفتی را از صفات حروف ضدی هم میباشد پس چون صفتی
بیان کرده شود ضد آن هم معلوم شود از مقابله یا بیان پس بدانکه بعضی از صفات حروف صفات
ضعف هستند مثل همس و رخاوت و بعض آن صفات قوت هستند مثل جهورت شدت پس مهموسه
ده حرف سَتَشحَثُكَ خَصَفَه هستند و مهموسه برای آن میگویند که همس آواز خفی و ضعیف را گویند چون درین
حروف بسبب ضعف اعتماد بر مخارج اینها وقت تلفظ اینها نفس جاری ماند و بند نشود و پس ضعف و خفا
در آواز اینها پیدا شود و لهذا مهموسه نام کرده شدند لیکن جریان نفس در کاف و تا خوب معلوم نمی شود
گو ضعف صوت هست لهذا بعض علما در مهموسه بودن اینها خلاف کرده اند و نوزده حروف باقی
مجهوره نام دارند که بسبب قوت اعتماد بر مخارج اینها در تلفظ اینها آواز بلند باشد و حروف شدیده هشت
حروف اجد قط بکت هستند و شدیده برای آن گویند که بسبب شدت و قوتی که دارند صوت در تلفظ
اینها جاری نباشد و ضد اینها حروف رخوت هستند که در اینها صوت جاری ماند و پنج حروف
لن عمر مابین شدیده و رخوه هستند و بعضی واو و یا را هم در بین بین شمرده اند که اینها نه مانند
شدیده شدت دارند و نه مانند رخوه نرمی دارند بلکه بین بین هستند و حروف مد سه است ا و ی بجهت
آن حروف مد میگویند که مد در اینها میشود و در غیر اینها نمی شود و ضد این قصیره هستند و حروف
مستعلیه هفت است خ ص ض ط ظ غ ق و استعلا بمعنی طلب بلندیست چون که در تلفظ اینها
زبان بسوی کام بالا مرتفع میشود لهذا اینها را مستعلیه میگویند و اعلای ایشان در استعلا طا است
و ضد ایشان مستفله است و آنها حروف باقیه هستند و طا و ظا و صاد و ضاد حروف مطبقه هستند و باقی
حروف منفتحه مانده و مطبقه بجهت آن میگویند که بوقت تلفظ اینها زبان بکام محاذی خود منطبق می شود
و درین حروف صفت استعلا کامل است و استعلا و اطباق هر از صفات حروف قویه است و اعلای
ایشان طا است و حروف صفیریه سه است ز س ص و صفیر در لغت آوازی را میگویند که جانوران طیور بهایم
را بآن آواز دهند چون در تلفظ اینها آوازی مانند آن آواز شنیده شود لهذا بآن صفت موسوم شدند و حرف
تفشی یکیست و آن شین است چون که تفشی بمعنی انتشار و توسع است و این حرف هم بوقت تلفظ خود در تمام

دهن منتشر شده می برآید لهذا باین صفت موصوف شد و بعضی فا و ضاد را و بعضی را و صاد و سین
و یا و ثا و میم را هم تفشی گفته اند و منحرفه دو حرف هستند ر ل و منحرفه برای این میگویند که بوقت تلفظ
اینها زبان از مخرج اینها منحرف میشود و بسوی مخرج غیر اینها میرسد و حروف غنه دو هستند نون و میم
چونکه در تلفظ اینها غنه را که آواز در ماغست دخل هست لهذا باین صفت موصوف شدند باقی حال غنه
انشاء الله تعالی در تجوید گفته شود و حرف مکرر راست فقط چونکه در تلفظ آن شبه تکرار و تشدید می شود
لهذا باین صفت موصوف شد و تکرار صفت ذاتی اوست و تکرار آن بکمال تلفظ اوست نه آنکه دوباره گفتن
راست بعد تلفظ آن لهذا در تلفظ آن از اظهار تکرار احتراز واجبست و اظهار تکرار درین حرف در قراءت بسیار
معیوبست خصوصا بوقت تشدید بسیار احتیاط کنند که تکرار ظاهر نشود و حرف مستطیل یکیست و آن ضاد
معجمه است و مستطیل برای آن میگویند که بوقت تلفظ آن زبان راست دراز کشیده شده از اول حافه
که محاذی بیخ زبانست بطرف حلق تا آخر حافه که مخرج لامست تمام حافه با ضراسهای برابر خود از
نواجذ و طواحن و ضواحک متصل میشود چونکه مخرجش چنان مستطیل شد لهذا باین صفت موصوف شد
و همین جهت استطالهٔ مخرج بعضی علما شین را هم مستطیل گفته اند و همین استطالهٔ مخرج موجب ضخامت
و عظم صوت ضاد و شین میشود و این ضخامت و عظم از مقولهٔ کیفست که از سماع تعلق دارد و از مقولهٔ کم
نیست تا ضاد و شین در مقدار و کمیت خود در زمانه طویل از دیگر حروف می برآید چنانچه جهال زمانه
فهمیده اند و ضاد و شین اگرچه زمانی هستند لیکن لازمست که تلفظ اینها کم از مقدار الف باشد و الف
را مقدار اینست که فتحه که بسیار بسیار مختصرست در تلفظ چون آن را دو چند سازند یعنی در هر عرصه که فتحه
دران گفته شد آنرا دو چند سازند و بسیار بسیار احتیاط کنند تا زیاده از فتحه اضافه نشود و پس این مقدار
الف شد و لابد ضاد و شین از الف مختصر خواهند بود نه آنکه صفت استطالهٔ این حروف در کتب دیده و از
مردم شنیده در تلفظ این حروف بدعت نو احداث کنند و بقدر چهار پنج الف برین حروف توقف سازند
و این را ادای صفت استطاله نام نهند نعوذ بالله من جهالة الجهال و تحقیق زیاده برای حرف ضاد در تجوید
می آید انشاء الله تعالی و حرف هوائی یکیست و آن الفست چراکه از هوای حلق پیدا میشود و بعض علما
الف را دائما و واو ساکن ماقبلش مضموم و یا ساکن ماقبلش مکسور هر سه را هوائی گویند که الف از هوای
حلق و واو از هوای لب و یا از هوای دهن بیرون می آیند و همین هر سه را حروف مد هم میگویند چراکه
مد در اینها پیدا میشود و حروف خفیه چهار هستند آلها و حروف المد چراکه چون این حروف در آخر کلمه متصل
مخفی باشند خوب ظاهر نباشند لهذا برای اظهار ایشان در حروف مد کشش مد و در های کنایه صله

معمول شد و حرف لین دو هستند واو و یای ساکن ما قبل ایشان مفتوح و حروف علت چهار هستند حروف
و همزه چونکه اکثر تعلیل و تغیر درینها واقع میشود ولهذا اینها را حروف علت گویند و علمای صرف همزه را حرف
علت نگویند و حروف قلقله پنجست ق ط ب ج د و متفق علیه جمیع قراء و مشهورترین اینها قافست و در باقی
حروف اختلافست و قلقله در لغت حرکت دادن چیزی را گویند چونکه بوقت تلفظ اینها توهم و شبهه
جنبش اینها پیدا میشد لهذا باین صفت موصوف شدند خاصة در حالت وقف بر این حروف که زیاده شبهه
جنبش اینها رود غرض که بسبب قوتی که این حروف دارند در تلفظ سکون ایشان سامع را توهم و شبهه
جنبش ایشان رود و نه آنکه در حقیقت جنبش دارند چرا که جنبش حرف ساکن و در جمیع حروف در فن قراءت
بسیار معیوبست قلقله باشد یا غیر آن پس آنچه عوام این زمانه در وقف حروف قلقله چنان سخت تلفظ کنند
که صاف جنبش بلکه حرکت و تشدید حرف موقوف علیه مسموع شود این محض غلطست اجتناب ازین فعل
واجبست بدانکه بعض از صفات مذکوره قوی هستند مانند جهر و شدت و اطباق و استعلا و استطالت و قلقله
و صفیر و تفشی و انحراف و تکریر که اینها صفات قوت هستند و همس و رخاوت و استفال و انفتاح صفات
ضعف هستند پس هر حرفیکه دران سه صفت قوت باشند آن قوی تر خواهد بود و ازان حرف که دران
دو صفت قوت باشند و هر حرفیکه دران چهار صفت قوت باشند آن حرف از صاحب سه صفت قوت بسیار قوی خواهد بود
و همچنین صفات ضعف را قیاس باید کرد پس هر حرفی که دو صفت ضعف دارد از صاحب یک صفت ضعف
زیاده ضعیف خواهد بود و همچنین قیاس در تمام حروف باید کرد و حروف مذلقه شش حروف اند ف ر م
ن ل ب مذلقه برای آن میگویند که از کناره زبان و لب و کام پیدا میشوند و ذلق کناره و جانب شی را
گویند و باقی حروف را مصمته میگویند برای آنکه صمت بمعنی منعست چونکه این حروف هر کلمه رباعی و خماسی
را ازانکه از حروف مصمته محضه مرکب شود منع میکنند لهذا مصمته میگویند یعنی هر کلمه رباعی و خماسی که از
حروف مصمته مرکب باشد ضرورست که دران حرفی از حروف مذلقه باشد و اگر کسی کلمه محض از حروف مصمته
ترکیب یافته آن کلمه بر زبان عرب ثقیل می باشد لهذا آن را نسبت بعجم کرده میدهند و سوای این صفات
دیگر صفات حروف هم هستند لهویه و لثویه و ذلقیه و شجریه و اسلیه و هوائیه و غیره که تفصیل اینها را
گذاشتم برای آنکه اینها مشهور و چندان معتبر نیستند و در مقدمه تجوید ادا هم دخل کم میداشتند لفظ

باب سوم دربیان تجوید حروف

بدانکه مقصد اصلی ازین فن همین بابست و باقی دیگر ابواب و مسائل خادم و تابع این باب هستند پس طالبان
واجبست که درین باب بسیار تامل کنند و فکر صائب اصرف سازد و از استاد حاذق موافق این باب اخذ

کند والا در خواندن قرآن غلطی خواهد شد و اجتناب از غلطی به تجوید و ترتیل قرآن واجبست هر که تجوید قرآن
نکند گنهگارست چرا که کلام الله به تجوید و ترتیل از نزد خدای تعالی نازل شده و همان تجوید بذریعهٔ
اساتذهٔ ثقات بما رسیده پس تجوید واجب شد و ترک تجوید حرام شد پس باید که قرآن را حرف حرف جدا
و پیوسته را پیوسته و مظهر را مظهر و مخفی را مخفی و مدغم را مدغم و مقصور را مقصور و ممدود را ممدود ادا سازد و
بجائی که وقف منقولست وقف کند و بی محل وقف نکند که کلام از انتظام و بلاغت افتاده مسموع شود
و در تفسیر ترتیل الفاظ مختلف در حدیث وارد شده که حاصل همه تجوید قرآن و حفظ وقوفست و آن
تجوید خواندن قرآنست بقواعد و الحان عرب نه الحان اهل عشق و فسق که آن ممنوعست برای حفظ تجوید سلف
قواعد تجوید ضبط کرده اند و باب رعایت حروف منعقد ساخته تا قاری از استاد ثقه موافق آن قواعد اخذ
کرده مشق را بر آن قواعد چسپان ساخته از الحان ممنوع محفوظ ماند و الحان ممنوع دو قسمست جلی و خفی
لحن جلی خطای اعراب یا کلمه است یا کم کردن از اصل کلمه یا زیاده کردن بر اصل کلمه که از آن خلل در معنی
آید و لحن خفی خطا در مخرج حروف و صفات آن باشد و خفی را بجز قاری ماهر دیگر معلوم نکند بخلاف جلی
که آن را هر کس دریافت کند پس لحن خفی مانند از هم جدا ساختن حروف قریب المخرج را و متحد المخرج را
و ما بین آنها تمیز نکردن و باریک را پر خواندن و را را مکرر کردن و لامات را پر و نونات را تطنین ساختن
و هکذا و در بین لحن خفی اگرچه اختلال معنی نشود اما قرات قرآن بی حسن شود پس قرآن برعایت این همه
امور از خدای تعالی بوسیلهٔ جناب حضرت رسالت مآب علیه السلام و صحابهٔ کرام و اساتذه علیهم الرضوان
بما رسیده چنانچه علامه جزری در نشر نوشته ولا شك ان الامة كما هم متعبدون بفهم معانی
القرآن و اقامة حدوده هم متعبدون بتصحيح الفاظه و اقامة حروفه على الصفة المتلقاة من
ائمة القراءة المتصلة بالحضرة النبوية الافصحية العربية التى لا تجوز مخالفتها ولا العدول
عنها الى غيرها والناس فى ذلك بين محسن مأجور و مسیء آثم او معذور فمن قدر على تصحيح
كلام الله تعالى باللفظ الصحيح العربى الفصيح و عدل الى اللفظ الفاسد العجمى او النبطى القبيح استغناء
بنفسه و استبدادا برأيه و حدسه و اتكالا على ما الفه من حفظه و استكبارا عن الرجوع
الى عالم يوقفه على صحيح لفظه فانه مقصر بلا شك و آثم بلا ريب و غاش بلا مرية فقد قال
رسول الله صلى الله عليه وسلم الدين النصيحة لله و لكتابه و لرسوله و لائمة المسلمين
و عامتهم اما من كان لا يطاوعه لسانه او لا يجد من يهديه الى الصواب بيانه فان الله
لا يكلف نفسا الا وسعها و لهذا اجمع من نعلمه من العلماء على انه لا تصح صلوة قارئ

خلف امي وهو من لا يحسن القراءة واختلفوا في صلوة من يبدل حرفا بغيره سواء تجانسا او تقاربا
واصح القولين عدم الصحة كمن قرأ الحمد بالعين او الدين بالتاء او المغضوب بالخاء او الظاء قال الشيخ
عد العلماء القراءة بغير تجويد لحنا وعدوا القاري بها لحانا الخ **ترجمه** شک نیست درین که
بتحقیق چنانکه امت محمدیه متعبد و مامور اند بتدبر معانی قرآن و تعمیل باوامر قرآن همچنان متعبد و مامورند
بتصحیح الفاظ قرآن و درستی حروف آن بران صفت که گرفته و آموخته شده از ائمه قرات بسند
متصل بآنحضرت نبوی عربی که افصح العرب بودند علیه الصلوة والسلام آن صفت و طریقه که مخالفت
آن جائز نیست و نه تجاوز ازان طریقه و صفت بسوی دیگر طرق و مردم در ادای این صفت
و طریقه قرات دائر اند درمیان خوب خوان و نیک خوان و ثواب یاب و بدخوان گنهگار یا معذور
پس هر که قادر باشد بر صحیح خواندن قرآن بالفاظ صحیح عربی فصیح باز عدول و تجاوز کند بسوی لفظهای
عجمی یا نبطی زبون خود و راغبی داند از تعلم تجوید و اصرار کند بر فهم و استنباط خود و اعتماد کند بر انچه
بر حفظ و خواندن آن خوگر شده و از راه تکبر رجوع بسوی عالم قرات نکند و از و نیاموزد تا او را
متکبر اللفظ صحیح قرآن بیاموزد پس آن شخص قصور وار است بلا شک گنهگار است بلا ریب و دغا باز است
بلا شبهه پس بیشک فرموده رسول الله صلی الله علیه وسلم که دین همین خیر خواهی ست برای خدا و کتاب
او و رسول او و برای ائمه مسلمین و عوام مومنان را لیکن کسیکه زبان او در قابو نباشد و هم استادی را
میسر نباشد پس بیشک خدا تکلیف نمیدهد کسی نفس را مگر بقدر طاقت او و بهمین سبب اجماع کرده اند آن علمای
که معلوم ما هستند برینکه جائز نیست نماز قاری خلف امی و امی آن باشد که قرات قرآن نیک
بتجوید نداند و اختلاف است درمیان علما در نماز کسیکه بدل سازد حرف را بغیر آن حرف که همجنس باشد
یا قریب المخرج باشد صحیح ترین قولین عدم جواز است مانند کسیکه بخواند الحمد را بعین بجای حا
والدین را بتا و مغضوب را بخا بجای غین و بظا بجای ضاد و بهمین سبب شمرده اند علمای قرات بلا تجوید
را لحن و قاری بلا تجوید را لحان فقط پس از تصریح ابن جزری تمام شبهات اهل زمانه در تجوید و حرف ضاد
صاف شدند و هم معلوم شد که سند قرآن و علم قرآن هم رکن این علم شد لهذا مناسب شد که
این فقیر هم یک سند از سندهای مسلسلات خود درج این رساله سازد پس میگویم که خواندم قرآن
مجید و فرقان حمید از اول تا آخر بروایت حفص بر والد ماجد خود مولوی محمد مغفور رحمه و هم از
ایشان بقرات سبعه مکرره متواتره جسته جسته شنیدم و والد من خواندند بر قاری مصلح الدین پانی پتی
و ایشان بر قاری عبید الله مرحوم و سند ایشان مشهور است و هم خواندم و شنودم قرآن را بر استاد

و مرشدی حضرت مولانا محمد اسحاق قدس سرہ وسند ایشان ہم مشہور است اختصاراً ترک شد و نیز شنوم
و خواندم قرآن بقرارت سبعہ مکررہ متواترہ بقاعدۂ جمع الجمع مع کتب قرارت بر استادی مولوی
امام الدین امروہوی قدس سرہ وایشان بر مولوی محمد کرم اسعد وایشان بر حاجی عبد المجید صوبہ ہند
و نیز خواندند و شنوذند والد من مولوی محمد پانی پتی بقرارت سبعہ مکررہ متواترہ بقاعدۂ جمع الجمع
بر حاجی عبد المجید مذکور وایشان بر حافظ غلام مصطفی وایشان بر محمد گھرانی واو بر حافظ عبد الغفور
دہلوی واو بر شیخ عبد الخالق متوفی واو بر شیخ بقری واو بر شیخ عبد الرحمن یمنی واو بر والد خود
شیخ سجادہ یمنی واو بر شیخ ابی نصر طبلاوی واو بر شیخ الاسلام زکریا واو بر برہان قلقیلی واو بر محمد
بن جزری صاحب نشر واو برا بو العباس احمد واو بر والد خود شیخ ابی عبد اللہ الحسین واو بر امام ابی محمد القاسم
واو بر ابی العباس احمد واو بر امام ابی الحسن علی واو بر ابی داود سلیمان واو بامام ابی عمرو دانی رحمہ اللہ
و گفت دانی کہ خواندم قرآن بروایت حفص بر ابی الحسن و او بر علی ہاشمی واو بر اشنانی واو بر عبید
واو بر حفص و او بر عاصم واو برا بو عبد الرحمن و زر ابن حبیش خواند وابو عبد الرحمن از عثمان و علی
و ابی بن کعب و زید بن ثابت و ابن مسعود اخذ کردہ و زر از عبد اللہ بن مسعود و عثمان اخذ کردہ
و این ہمہ صحابہ از رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم اخذ کردند و سوای این سند دیگر سندہا ہم بودند
اختصاراً حذف شدند پس حسب سند و کتب آنچہ رعایت حروف باین حقیر رسیدہ نوشتہ میشود پس قاری
را بباید کہ میان ث و س و ص و میان ذ و ز و ض و ظ و میان ت و د و ط و میان ح و ہ
و میان ق و غ فرق کند تا در مخارج اینہا خلط نشود و ہر یک ممتاز از دیگر مسموع شود و ہر جا
کہ مثلین جمع شوند خواہ در یک کلمہ خواہ در دو کلمہ مانند وجہہ و طبع علی باید کہ چنان تلفظ کند کہ ادغام
نشود و یکی از مثلین ساقط ہم نشود و ہر جا کہ میان دو حرف قرب مخرج باشد مثل عہد و نطبع حیرا
جدا جدا تلفظ کند کہ ذات و صفت کسی از ہر دو زائل نشود و ہمزہ را باید کہ نیک ادا کند تا بہ تحقیق
نہ بتسہیل ادا شود و بوقت تلفظ آن قاری راجنبش نا ف خود محسوس شود نہ دیگر کسی را و ہر جا کہ دو ہمزہ
جمع آیند مانند ءَاَنذَرْتَهُمْ و بِالسُّوٓءِ اِلَّا باید کہ ہر دو را بتحقیق کامل ادا نماید تا سست و ضعیف
ادا نشود تا خلط قرارت قراء ہم نشود و در ابتدای کلمہ ہمزہ را شیرین و لطیف و بالقصد ادا سازد در مانند
الحمد و الذین خصوصاً وقتیکہ بعد آن الف آید بسیار لطیف ادا سازد و اگر بعد آن حرف مفخم غلظ یا مفخم
آید بسیار محافظت کند کہ پر نشود مثل اللہ و الصمد و الطلاق و اصطفی و اصلح و اگر برابر آن ہمچنین
آن واقع شود باید کہ بسیار لحاظ کند تا بسہولت و ترقیق ادا شود نحو اِهْدِنَا و اَعُوْذُ و اَعْطٰی والحق

بیان مخارج

ہمزہ

ب

وَاَحَطْتُ که بعض مردم این اضراب سازند و مانند متوجع اوا کنند این حرکت بسیار شنیعست و ب را ببین از حروف مفخم بکوشش تمام باریک و نازک ادا کنند مثل بطل و بغی و برق و البصر و خیال دارد که در ترقیق شدت آن زائل نشود خصوصا بوقت مجاورت آن بحرف خفی یا ضعیف نحو بهم و به و بثلثة و بذی و اگر ساکن باشد صفت شدت و جهر او خوب ادا کنند و همچنین در تمام حروف قلقله شدت از دست ندهد و هم افراط نکنند که بای فارسی شود نحو فارغب تجعلون و یقطعون و مطلع ان یسرق پیدا باد که در حروف قلقله رعایت قلقله لازمست آن اینکه سامع را بحالت سکون حرف توجه خود تواهم حرکت شود چنانچه در روم بحالت توجه سماع حرکت میکند همچنین در قلقله بحالت توجه توهم حرکت شود نه آنکه حرف قلقله بحالت سکون متحرک یا مشدد شود و یا بعد ادای حرف قلقله صوتی دیگر پیدا شود که این غلط محض است چنانچه جهال زمانه همین غلطی تلفظ دارند بلکه در رسائل خودها درج ساخته خلق را گمراه ساختند بلکه بعض جهال تلفظ حرف قلقله مانند صدمه ضرب حدادی میکنند نعوذ بالله منه و این جمله فساد ها بسبب عدم خدمت استاد ثقه است که عبارات سلف را غلط فهمیده استخراج این تحریف کرده اند و اگر در رساله خلاف این نوشته باشد پس آن را ماؤل بدین مطلب باید نمود و اگر احتمال تاویل نداشته باشد پس آن قول را بحکم کالای بد بریش خاوندش باید زد و باید ملوحت

ت

ت را رعایت کنند تا رخوه نشود و دال هم نشود خصوصا وقتیکه ساکن باشد مثل نقلت یا بعد از وی حرف مفخم باشد مثل مستطرو تصلی و نحو ذلک یا بعد از تای ساکن یا لام یا نون واقع شود مانند فترة و تتلو و فتنة نیک تلفظ و تحفظ کنند تا شدت زائل نشود و اگر بعد تا حرف اطباق باید رعایت کنند تا نازک و رقیق و شدید ادا شود مانند افتطمعون و تطهیرا و تصدیة و تظلمون و اگر دو تا جمع شوند بسیار حفاظت کنند که در صفات آن فتور نشود و جدا جدا ادا شود مانند تتمکم فتم و لذت ترکن و تتوفهم و همچنین هر جا که تکرار مثلین واقع شود مثل حاججتم ثالث ثلثة و صددتکم و شططا و یطبع علی پس و نفسورت بسیار تحفظ کنند تا یکی از مثلین ناقص و زائل و متداخل در دیگر نشود

ث

ث حرف ضعیفست چون ساکن باشد و بجا و حرف قریب المخرج خود آمد مثل لبثتم و لبثنا خصوصا بوقت برابرسین و صاد و شین افتد خوب اظهار کنند تا از مخرج خود ادا شود مثل و ورث سلیمان میراث السموات حدیث ضیف و حیث شئتم و اکثر مردم اینجا سین تلفظ کنند و این غلط محض است و در دیار هند این غلطی هم مانند غلطی ضاد دست عالم و جاهل همه غافلند

ج

ج را رعایت باید کرد تا مشابه بشین یا ژای فارسی یا جیم فارسی نشود خصوصا وقتیکه ساکن باشد و بعد از وی تا یا دال یا ذال یا را یا زا یا شین یا نون یا ها بیاید مثل تجتنبون و اجدر

وَتَجْزُؤْ وَاَجْرُهُمْ وَنَجْزِيْ وَرِجْسٌ وَاَخْرَجْنَا وَوُجُوْهٌ **ح** را ازمیان حلق مع صفت بحه نکو ادا کنند
تا ها نشود خصوصًا وقتیکه بعد آن حرف مجنس یا قریب المخرج آن افتد و حا ساکن باشد محافظت تمام کنند
تا بدل بها بعد خود نشود نحو فَاصْفَحْ عَنْهُمْ وَسَبِّحْهُ پس بعض مردم حا را بها بدل کنند و بعض ها را بحا بدل کنند
وادغام سازند و این غلطست اجماعًا و همچنین چون برابر حرف استعلا افتد یا درمیان دو حرف استعلا افتد
بسیار بسیار محافظت کنند تا نازک و باریک ادا نشود نحو اَحَطْتُّ وَالْحَقُّ وَحَصْحَصَ و **خ** را رعایت باید کرد
تا فخم ادا نشود و با غین و قاف مخلوط نشود و باید دانست که تفخیم خا و تفخیم تمام حروف استعلا واجبست و تفخیم حروف
استعلا سه درجه دارد اعلی و اوسط و ادنی پس چون حروف استعلا مفتوح باشند کامل التفخیم میباشند خصوصًا
وقتیکه بعد آنها الف آید تفخیم آنها اکمل باشد مانند خَلَقًا وَغَلَبَ وَطَغٰى وَصَعِيْدًا وَطَآئِفَ و اگر مضموم باشند
پس تفخیم آنها متوسط میباشد و چون مکسور باشند تفخیم آنها ادنی و بسیار کم میباشد لیکن خالی از تفخیم نباشد والا
غلط خواهد شد **د** را رعایت کند تا تا ادا نشود خاصةً وقتیکه بعد از زا واقع شود مانند وَازْدُجِرَ وَزِيَادَةٌ
احتیاط کند و اگر بعد از دال ساکن ثا یا ذال یا نون افتد مانند يُّرِدْ ثَوَابَ الدُّنْيَا وَكٓهٰيٰعٓصٓ ذِكْرُ
وَوَجَدْنَا وَقَدْ نَعْلَمُ بسیار احتیاط کند تا مخلوط بما بعد خود نشود **ذ** ساکن را پیش از تا یا نون خوب اظهار کنند
تا ادغام یا مخلوط نشود و پیش از حرف مفخم احتیاط کند تا ظا نشود مانند ذَرْهُمْ وَاِذْ قَالَ خصوصًا در لفظ
مُنْذَرِيْنَ وَمَحْذُوْرًا وَذَلَّلْنٰهَا بسیار احتیاط کند که ظا نشود و **ر** را چنان ادا کند که صفت تکرار او ظاهر
نشود خصوصًا وقتیکه مشدد باشد بدانکه صفت تکرار لازم تلفظ راست یعنی چون تلفظ آن کرده شود مشابه برای
مکرر توهم شود و بعض مردم گمان کرده اند که حقیقت و ماهیت تکرار لرزانیدن زبانست بر مخرج بار بار و این
غلطست و الا در رای یک راچند را پیدا خواهند شد پس در اخفای تکریرش بسیار سعی کنند لیکن اخفایش تا آن حد
هم نرساند که بالکل زائل گردد و رای مشدد مانند طا مسموع شود بلکه تکریرش باقی باشد اما مخفی و زبان را
در تلفظ آن چنان بر مخرج او ضرب دهد بطوری بردارد که آواز تکرار متوهم شود و در حصر صوتش مبالغه نکند
والا مشابه طا خواهد شد **ز** را احتیاط کند تا سین آمیز نشود خصوصًا وقتیکه پیش از حروف مهموسه و جیم
و دال و را و قاف و کاف و لام و نون واقع شود بسیار احتیاط کند مانند كَنَزْتُمْ وَمُزْجٰىةٍ وَتَزْدَرِيْ
وَزُرْقًا وَرِزْقًا وَاَزْكٰى وَلَيُزْلِقُوْنَكَ وَالْمُزْنِ و **س** را احتیاط کند تا مشابه زا و صاد نشود
و صفت انفتاح و استفال او زائل نشود خصوصًا وقتیکه بعد آن حرف اطباق آید مانند لَبَسَطْتَ وَمَسْطُوْرًا
وَنَسْتَطِعْ و باید که همس او را نگهدارد پیش از حروف باقیه مانند مُسْتَقِيْمٍ وَسَبِيْلٍ و احتیاط کند که زا و صاد
نگردد **ش** را رعایت کند تا جیم و ژای فارسی نشود و صفت تفشی و استطاله او زائل نشود خاصةً

ص

وقتیکه ساکن باشد یا مشدد باشد مانند یَشْتَرُوْنَ و مَشْآءِ ص را رعایت کند وقتیکه پیش از تا و طا آید تا سین نشود و زا نیا سین شود مانند حَرَصْتُمْ و اَصْحَابُ خَاصَّةً و قتیکه بعد آن دال آید مانند یَصَّدَّقُ و یَصْدُرُ و لفظ

ض

صِرَاطَ را خوب ادا کند تا به سبب تفخیم ادا شود ض دشوار ترین حروفست بر زبان و ادایش کم کسی میداند مگر هر که از استاد حاذق اخذ کرده باشد و چند زمانه مشق کرده باشد البته آن کس ضاد صاف ادا میکند الا اکثر مردم غلط میکنند بعض مردم ذال معجمه میگویند و بعض ظا میگویند و بعض لام مفخم میخوانند و بعضی مخلوط بزا و بعضی مخلوط بدال و بعضی طا میگویند و همه اینها غلط و غیر جائز است پس باید که چنان ادا کند که مشابه ظا و ذال یا زا یا طا نشود و از ین حروف ممتاز و جدا ادا و مسموع شود خاصة وقتیکه مجاور یکی از ینها افتد خوب احتیاط کند که از یکدیگر جدا و متمیز مسموع شود مانند اَنْقَضَ ظَهْرَكَ و فَمَنِ اضْطُرَّ و یَعَضُّ الظَّالِمُ و بِبَعْضِ ذُنُوْبِهِمْ و اَغْضُضْ و یَغْضُضْنَ و همین است معنی عدم تشابه آن بظا و آنچه در بعض رسائل تشابه ضاد بظا واقعست مرادش این نیست که امتیاز از هم رفع شود و ضاد از ظا متمیز مسموع نشود بلکه مرادش اینست که چون ایشان در اکثر صفات بایکدیگر شریک هستند و بکمال استعلا و اطباق ادا شوند پس هر دو در تفخیم و جهر و اطباق و رخاوت در صوت مشابه شوند تا آنکه ضعیف السمع و نا واقف از صوت حروف در غلط افتد و گمان اتحاد ایشان کند نه آنکه از یک دیگر ممتاز نیستند بلکه هر یک از دیگر جدا و ممتاز است بمخرج و صفات خویش در سمع صحیح هم از یکدیگر جدا هستند و همین است معنی تشابه ایشان و تمیز و فرق در ادا و در سمع هر دو واجبست و بعوام جهال کلام نیست و برای تمیز آن از ظا جدائی آن بمخرج و صفت استطاله کافیست و برای توضیح این فرق نقل عبارت جهد المقل مناسب نمود و منها الاستطالة هي في اللغة الامتداد و في العرف كما صرح به الجعبري امتداد الصوت من اول حافة اللسان الى آخرها و هي صفة الضاد المعجمة و قد عرفت اول الحافة و آخرها في بيان مخرج الضاد و هذا التعريف اولى مما وقع في بعض الرسائل الاستطالة امتداد الصوت و هي في الضاد و ذلك لان امتداد الصوت لا يختص بالضاد و لما شارك المستطيل و الممدود في امتداد الصوت و جريانه و ان لم يبلغ المستطيل قدر الف قال الجعبري الفرق بين المستطيل و الممدود ان المستطيل جرى في مخرجه و الممدود جرى في نفسه انتهى النفس بسكون الفاء بمعنى الذات توضيح هذا الفرق ان للمستطيل مخرجا له طول في جهة جريان الصوت فجرى في مخرجه بقدر طوله و اما الممدود فلما عرفت ان الحروف لا يتحيز و تحيزه المحقق و ليس للممدود مخرج فلم يجر الا في ذاته لا في مخرج اذ المخرج المقدر ليس بمخرج حقيقة فلا ينقطع الا بانقطاع الهواء و لاجل هذا الفرق اختلفت تسميتهما و لو تعكست لكنهم

اختاروا ذلك ان قلت اذا لم تبلغ الاستطالة قدر المد الطبيعي فهي لا تختص بالضاد بل الشين المعجمة
مستطيلة ايضا للتفشي ولذا صرح في الرعاية في باب اختلاف المخارج باستطالة الشين
وصرح فيها في بيان التفشي ان الشين تنفشت حتى اتصلت بمخرج الظاء المعجمة فظهر ان التفشي
يوجب استطالة الصوت فكل متفش مستطيل وقد عرفت حروف التفشي في بابه وبالجملة ان الحروف
على اربعة مراتب اني لا يمتد اصلا وهي الحروف الشديدة وزماني يمتد قدر الف وهي حروف المد
وزماني يقرب من قدر الف وهي الضاد المعجمة وحروف التفشي وزماني يقرب من الاني وهي بواقي
الحروف فالزماني القريب من المد الطبيعي يعم اطلاق المستطيل على جميعها لظهور طولها فلم خصت
الاستطالة بالضاد قلت هذا سوال حسن وجواب مشكل وغاية ما يمكن ان يقال الضاد شابهت
بالظاء المعجمة في التلفظ وشاركها في جميع الصفات الا المخرج والاستطالة اذ الظاء قريب من الاني
كما عرفت فصرح باستطالة الضاد ليظهر الفرق عن الظاء ولذا قال ابن الجزري والضاد باستطالة
ومخرج ميز عن الظاء كلها تجي ولم تمس حاجة الى بيان استطالة حروف التفشي على ان بيان تفشيها
يغني عن استطالته وضد الاستطالة القصر بكسر القاف وفتح الصاد ولم يقع الاصطلاح به انتهى
عبارته پس درین عبارت تامل باید کرد که اکثر شبهات رفع شوند اول باید دانست که تمیز دو قسم
میباشد یکی ذاتی و دیگر صفاتی چنانچه تشابه هم دو قسم میباشد ذاتی و دیگر صفاتی پس میان ضاد و ظا
بسبب مخالفت مخرجین ایشان تمیز ذاتی حاصلست پس تشابه ذاتی میان دو حرف متحد المخرج میباشد
مانند سین و صاد و دال و تا که در مخارج خودها متحد هستند و تمایز از یکدیگر درینها بسبب صفات حاصل میشود
پس درینها تشابه ذاتی و تمایز صفاتی است و تشابه صفاتی میان دو حرف مختلف المخرج و مشترکة الصفات
میباشد چنانچه میان ضاد و ظا و دیگر حروف که با وجود مخالفت مخرج شرکت در صفات دارند و مراد ما از
صفت عرض مفارق نیست بلکه عام است از عرض مفارق و دائم و لازم وجود که از وجود ملزوم خود
هرگز جدا نمی شود پس هر حرفیکه با حرف دوم شرکت در مخرج دارد بصفات خود از ان ممتاز می شود
و هر حرفی که با حرف دوم شرکت در صفات دارد بمخرج خود از ان ممتاز ست چنانچه این مضمون را
جزری در نشر تصریح کرده و گفته که ضاد و ظا از ان قسم هستند که بمخرج خودها ممتاز اند و بصفات جمیعها
سوای استطاله مشترک اند پس حالا معلوم شد که ضاد و ظا بسبب اختلاف مخرج خودها از قسم کاف و تا
شدند نه از قسم سین و صاد چه میان ضاد و ظا نفس تمیز و فرق بسبب اختلاف مخرج حاصل بود اما
ظهور آن فرق و تمیز بسبب صفت استطاله روشن شد لهذا صاحب جهد المقل لفظ ليظهر الفرق آورده

له فی حالة سکونها و سمی بها ... وصل همزة الوصل بما قبلها ... فلا یخفی علیک ان الحرکة لا تکون الا زمانیا ولا یمکن ان تکون الحرکة آنیا کما بین فی الحکمة ۱۲

له ظهور تمیز ... الضاد ... عن الظاء ... لکن ظهور تمیز ... بصفة الاستطالة ... علی ذوی الرای السلیم فتدبر ۱۲ منه مد ظله العالی

له مراد ما ... [illegible] ... منه مد ظله العالی

ونه گفته که نفس فرق از صفت استطاله حاصل میشود و همین است مطلب ابن الجزری که تمیز کرده ضاد را بتمیز ذاتی بمخرج و تمیز صفاتی بصفت استطاله و ازین عبارت منقوله معنی استطاله هم منکشف شد چونکه این صفت از مقوله کیف بود بیان و تحریر را متحمل نمیشود لهذا صاحب جهد برای تفهیم آن بطور سوال جواب بطول عبارت آن کیفیت را تعلیم نمود و فهیم خواهد فهمید و ازین عبارت این هم معلوم شد که استطالت ضاد کم از مقدار الف است و هم معلوم شد که درین استطالت شین و دیگر حروف تفشی هم شریک اند و مقدار الف ضعف فتحه است و فتحه الّا آنکه نیست ما قریب آنیست پس عند التلفظ ضاد و شین لابد کم از مقدار الف باید پس معنی استطالت نمودند و عظم آن حرفیست نه آنکه در تلفظ ضاد و عرصه مقدار چهار پنج الف کشند و اینقدر دیر بر آن توقف کنند چنانچه بر شین که عند التحقیق هم مستطیلست توقف زیاده از قریب زمانی نمی کنند همچنین بر ضاد توقف زیاده خطاست احتراز از آن واجبست و آنچه جهال بی استاد باستعانت غلط فهمی عبارات کتب ضاد مخترعه استخراج کرده اند و در تلفظ آن بقدر چهار پنج الف مانند آسیا زبان را در دهان میگردانند این هم غلطست و غرض این تحریر ایفای آن وعده است که در مجلسی کرده بودم اگر صحیح و قبول او تعالی است امیدوار ثواب از خدای تعالی و چشم قبول از منصفان دارم و اگر خطا رفته امید عفو از خدا تعالی و اصلاح از ماهران فن دارم وَمَآ اُبَرِّئُ نَفْسِيْٓ اِنَّ النَّفْسَ لَاَمَّارَةٌۢ بِالسُّوْٓءِ پس میان ضاد و ظا بسبب مخالفت مخرجین ایشان تمیز ذاتی حاصلست و بسبب شرکت اکثر صفات تشابه صفاتی هم حاصل شد پس هر کسی که نفی تشابه فیما بین ضاد و ظا کرده پس مراد از آن نفی تشابه ذاتیست و هر کسی که فیما بین ایشان تشابه گفته پس مرادش تشابه صفاتیست نه ذاتی پس ضاد را از ظا متمیز و جدا ادا باید کرد و اگر از یکدیگر متمیز مفهوم نمی شوند پس یا غلطی قاریست یا کثافت سامعه سامعست که بسبب عدم اعتیاد او بصوت ضاد و میان صوت ضاد و ظا تمیز نمیکند و اسم ضاد را ضاد باید گفت نه ظاد که درین اسم هزارها عوام در غلطی افتاده خواندن ظا شروع کردند غرض که هر کس قصد تلفظ ضاد کند و اگر بداند بیاموزد و الّا معذور نخواهد بود و از ترک تعلم گنهگار خواهد شد والله اعلم بالصواب ط را که اقوی حروفست در تفخیم خوب مفخم ادا کند تا مشابه تا نشود خاصةً وقتیکه میان هین و تا افتد مانند بَسَطْتَّ یا تا پیش یا پس از وی آید مانند اَفَتَطْمَعُوْنَ و اَحَاطَتْ و در لفظ فَرَّطْتُّ و نُطْتُمْ و بَسَطْتَّ و اَحَطْتُّ چنان تلفظ کند که با وجود ادغام رعایت صفت استعلا و اطباق طا مع رعایت تسفل و همس تا کرده شود ظ را احتیاط کند تا ضاد یا زا یا ذال نشود خاصةً وقتیکه پیش از تا آید مانند اَوَعَظْتَ ع را باریک ادا کند خاصةً وقتیکه پیش از الف آید مانند عَالَمِيْنَ و اگر پیش از غین آید احتیاط کنند که ادغام نشود مانند وَاسْمَعْ غَيْرَ مُسْمَعٍ و در مشدد زیاده احتیاط کنند که

ط

ظ

ع

غ — مخفف هم نگردد و مانند تهوع هم ادا نشود غ را نیز در هر حرف رعایت کند تا مخلوط بخا و قاف نشود در مثل
یغشی و استغفر و غیر المغضوب و لا تزغ قلوبنا و ضیفنا

ف — ف را خوب ظاهر کند تا فای عجمی نشود
خاصةً وقتیکه قبل از میم یا واو آید مانند تلقف ما صنعوا و لا تخف و لا تحزن و همچنین نزد با اظهار کند
نزد اکثر قرا

ق — ق را چنان ادا کند که صفت استعلا از و زائل نشود و غین آمیز و مشابه کاف نشود خصوصًا
وقتیکه قبل از کاف آید مانند خلقکم و خلق کل شیء و اگر قاف ساکن پیش از کاف آید مانند الم نخلقکم
باتفاق ادغام باید کرد اما در ابقای صفت استعلا خلافست و عدم ابقا اولیست و صفت قلقله درین
حرف از همه حروف بیشترست رعایت آن در وقف باید کرد چنانچه در حرف با گفته شد

ك — ك را احتیاط
کند تا کاف فارسی که آنرا کاف صما گویند نگردد خصوصًا وقتیکه مکرر باشد مانند لشرککم و یا قبل مهموسه آید
مانند تشکرون و بسیار احتیاط کند که صوت در ان جاری نشود چنانچه لغت بعضی عجمیانست

ل — ل را نیک رعایت کنند
تا رقیق و نازک ادا شود خاصةً وقتیکه مجاور حرف استعلا افتد مانند ظل و ضل و یصلی و صلی و الصلوة
و اختلطا و سلطهم و جعل الله و اگر بعد لام ساکن نون آید خوب اظهار کند لام و سکون آن را و حذر کنند از
آنچه عجمیان میکنند که بقصد اظهار آن در ان قلقله پیدا می کنند بلکه در لام حرکت نیز محسوس میشود و این هرگز
جائز نیست مانند جعلنا و انزلنا و ظللنا و اگر بعد لام ساکن را آید ادغام واجبست مانند قل رب و همچنین
لام تعریف مدغم میشود در چهارده حروف و آنها اینست ت ث د ذ ر ز س ش ص ض ط ظ ل ن
و این حروف چهارده گانه را حروف شمسیه گویند و در حروف باقی مدغم نشود

(حاشیه: لام تعریف)

م — م را چنان ادا کند که مفخم نشود
خاصةً وقتیکه مجاور حرف مفخم آید مانند مخمصة و مرض و ما الله و این حرف صاحب غنه است
و وقتیکه مدغم باشد یا مخفی پس غنهٔ آن خوب ظاهر کند و اگر بعد آن الف آید از تفخیم آن بسیار بسیار احتراز
کند چنانچه اعاجم این میم را پر ادا کنند این غلطست مانند مالك و ما انزل و میم ساکن را سه حکمست
ادغام و اظهار و اخفا اما ادغام و تعینست که بعد آن میم آید مانند نعمة و حمالة و هم دوم اخفا نزد
با مانند یعتصم بالله و ربهم بهم پس در حالت ادغام و اخفا غنه را خوب اظهار کند سوم اظهار نزد حروف
باقیه خصوصًا وقتیکه پیش از واو و فا آید خوب اظهار کنید بحدی که هر که بشنود او را به بیند توهم کند که ضمه خوانده اما در تلفظ اظهار و سکون
کامل باشد که اصلاً بوی ضمه و غنه مصطلحه نباشد گو بوی غنه لازمه مانده باشد مانند هم فیها و علیهم و لا الضالین و لهم عذاب
و در باب اظهار هم مری شده مهر در روایت صحیح اند اما اخفا را راجح گفته اند

ن — ن را رعایت کند که مفخم نشود و وقتیکه ساکن باشد بسیار بسیار
احتیاط کند که مخفی ادا نشود مانند العالمین و یؤمنون خاصةً وقتیکه بعد آن الف آید بسیار احتیاط
کند که مفخم نشود مانند اتأمرون الناس

لا — لا را رعایت کند که از مخرج خود مع صفاتها ادا شود و مخلوط

بکاف ادا شود خاصةً وفتیکه مکسور باشد مانند عَلَيْهِمْ وَبِهِمْ وهمچنین چون مجاور مقارب خود آید باحتیاط تمام ادا کند مانند وَسَبِّحْهُ وَعْدَ اللهِ حَقٌّ وَمَعَهُمُ الْكِتَابَ ویا بین الالفین آید نحو بَنٰهَا وَطَحٰهَا یا ساکن باشد مانند اَهْدِنَا وَالْعِهْنِ وَاهْتَدٰى واگر مشدد باشد از تفخیم و فک ادغام احتراز واجبست مانند اَيْنَمَا يُوَجِّهْهُ

و

و را چون مضموم یا مکسور باشد محافظت کند که خوب بضم الشفتین ادا شود مانند تَفَاوُتٍ وُجُوهٌ خاصةً وقتیکه دو واو جمع شوند وانچه در هند واو را از مخرج فا تلفظ کنند بسیار بدست ازین احتراز واجبست واجتماع واوین بر پنج نوعست اول آنکه واو اول ساکن باشد و دوم متحرک و حرکت ما قبل از جنس وی نباشد مانند اٰوَوْا وَّ عَصَوْا وَنَصَرُوْا درینجا ادغام باید کرد دوم آنکه واو اول ساکن باشد و ما قبل او مضموم مانند اٰمَنُوْا وَعَمِلُوْا پس درینجا اظهار واجبست و قصد ضم الشفتین باید کرد تا خوب درست و مظهر ادا شود و همین حکم دارد آن واو که در صلهٔ ضمیر پیدا شود مانند فَاجْتَبٰهُ وَوَهَبْنَا سوم آنکه واو اول مضموم باشد دوم ساکن مانند وٗرِيَ وَدَاوٗدَ چهارم آنکه هر دو واو متحرک باشد مانند وَجَدَكَ وَوَضَعَ وَخُذِ الْعَفْوَ وَاْمُرْ پنجم آنکه واو اول مشدد باشد و دوم متحرک مانند بِالْغُدُوِّ وَالْاٰصَالِ در جمیع این صور واو را نیک مظهر ادا کند

ی

ی را خوب لطیف و سلیس ادا کند بدانکه اجتماع یاءین هم چهار صورت دارد اول آنکه یای اول ساکن ما قبلش مکسور و دوم متحرک باشد مانند فِيْ يُوْسُفَ و در حکم همینست آن یا که از صلهٔ ضمیر پیدا شود مانند لِقَوْمِهٖ يٰقَوْمِ پس هر دو را خوب اظهار کند و احتیاط کند که ادغام نشود بسیار سلیس و تمکین یا ادا کند دوم آنکه اول مفتوح باشد و دوم ساکن مانند حُسْنَيَيْنِ سوم آنکه هر دو متحرک باشد مانند فَلَنُحْيِيَنَّهٗ چهارم آنکه اول مشدد باشد مانند وَلِيِّيَ اللهُ وَلَا يَيْئَسُ پس جمیع این صور خوب درست و مظهر و محقق ادا سازد تنبیه بدانکه در لفظ لَا تَاْمَنَّا در سورهٔ یوسف جمیع قرا را دو وجه هستند یکی روم دوم اشمام و معنی روم آنکه فک ادغام نون کرده با خفای ضمهٔ نون بخوانند بنحوی که هر که قریب و متوجه سماع باشد حرکت مخفی را دریابد و هر که دور باشد و یا نزدیک باشد لیکن متوجه بسوی کیفیت تلفظ نباشد آنرا اصلا خبر نشود و ازین اخفای حرکت تعبیر میکنند بآنکه روم القای ثلث حرکت و اسقاط دو ثلث حرکتست و الا تجزیه و تقسیم حرکت معنی ندارد و دوم اشمامست و معنی اشمام درینجا و در باب وقف ضم الشفتین بلا صوتست یعنی قاری بوقت تلفظ نون مشدد بد و لب اشاره بضم نون میکنند و در حقیقت ضمه نباشد بلکه با ادغام محض تلفظ کرده آن ادغام را بضم الشفتین مخلوط ساخته بوی حرکت داده و در وقف بوقت ساکن کردن حرف آخر بدو لب اشاره بحرکت حرف آخر کنند و سوای این دو وجه

در لفظ لَاتَأمَنّا ادغام محض جائز نیست نزد جمیع قرا در روم درینجا افضلست اگرچه بسبب سهولت اکثر قرا اشمام را اختیار کرده اند

باب چهارم در بیان نون ساکن و تنوین

بدانکه نون ساکن و تنوین در تلفظ برابر است لیکن فرق در کتابتست نون ساکن در کتابت هم باشد و در تلفظ نیز و تنوین در کتابت نباشد فقط در تلفظ پیدا شد چه تنوین هم نون ساکنست که در خواندن دو فتحه یا دو ضمه یا دو کسره پیدا میشود چون هر دو یکی شدند پس احکام خودها هم برابر شدند پس بعد نون ساکن و تنوین لا بد یکی از حروف بست و هشتگانه خواهد آمد چراکه الف خارجست از شمار برای آنکه گر الف بعد نون ساکن و تنوین آید اجتماع ساکنین علی غیر حده لازم آید و آن جائز نیست و همزه در شمارست و لا که مرکب از لام و الفست آن هم در شمار نیست بلکه لا مش حکم لام و الفش حکم الف دارد پس بنسبت حروف بست و هشتگانه نون ساکن و تنوین چهار حال دارد ادغام و اظهار و اخفا و قلب اما ادغام پس شش حروف یرملون ست یعنی اگر یکی ازین حروف شش گانه بعد نون ساکن و تنوین آید آن نون ساکن و تنوین را در حرف ما بعد خود ادغام کنند و آن بر دو قسم ست ادغام کامل بلا غنه و ادغام ناقص با غنه اما ادغام بلا غنه در ل و ر میشود مانند غَفُوْرٌ رَّحِيْمٌ وَمِنْ رَّبِّكُمْ وَمِنْ لَّبَنٍ وَهُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ و ادغام با غنه در حروف ینمو میشود و غنه آوازی را گویند که از دماغ می آید مانند مِنْ مِّثْلِهٖ عَذَابٌ مُّقِيْمٌ مِنْ نُّعَاسٍ يَوْمَئِذٍ نَّاضِرَةٌ مِنْ وَّلَدٍ رَحْمَةً وَّاسِعَةً مَنْ يَّقُوْلُ وَعَظِيْمٌ يَّوْمَ بدانکه این ادغام و قتیست که نون ساکن در آخر کلمه و حروف یرملون در اول کلمه دیگر باشند و اگر هر دو در یک کلمه باشند ادغام ممتنع باشد مانند دُنْيَا و قِنْوَانٌ صِنْوَانٌ و بُنْيَانٌ و در قرآن غیر این چهار کلمه وارد نشده و سبب عدم ادغام آنست که ادغام برای تخفیف میکنند و درین کلمات از ادغام زیاده ثقل میشود زیرا که الدّنّیا ثقیل ست از الدنیا و دوم آنکه درین کلمات ادغام موجب التباس میشود و التباس مانع ادغام ست بدانکه حفص را و کسی عاصم ست نون ساکن را در کلمه ن وَالْقَلَمِ و در کلمه یٰسٓ وَالْقُرْاٰنِ الْحَكِيْمِ هم اظهار میکنند و با وجود دو کلمه ادغام نکنند اما اظهار در شش حروف حلقست که ء ه ح خ ع غ باشند یعنی اگر بعد نون ساکن و تنوین یکی ازین حروف حلق آید پس آن نون ساکن و تنوین را اظهار می کنند جمیع قرا خواه در یک کلمه باشند خواه در دو کلمه و مراد از اظهار آنست که نون ساکن و تنوین از مخرج خود صاف بلا غنه و بلا تغیر ادا شوند مانند يَنْأَوْنَ وَمَنْ اٰمَنَ وَذَاهِبٌ اِلٰى رَبِّيْ لَا يَنْهَوْنَ مَنْ هَاجَرَ اَحَقٌّ هُوَ اَنْعَمْنَا مِنْ عِلْمٍ وَبِذِبْحٍ عَظِيْمٍ تَنْحِتُوْنَ وَمِنْ حَمَاٍ بِغُلَامٍ حَلِيْمٍ فَسَيُنْغِضُوْنَ مِنْ غَيْرِكُمْ وَقَلِيْلَةٍ غَلَبَتْ وَالْمُنْخَنِقَةُ مِنْ خَلَاقٍ وَزُرُّا خَالِدِيْنَ لیکن قلب در یک حرفست و آن باست یعنی اگر بعد نون ساکن و تنوین حرف با آید آن نون و تنوین را میم بدل کنند

و هم مثل هم خواه در یک کلمه باشند خواه در دو کلمه مانند أَنۢبِئْهُم وَمِنۢ بَعْدِ وَسَمِيعٌۢ بَصِيرٌ اما اخفا پس نزد حروف باقیه است و آن پانزده حروف هستند سوای حروف حلقی و یرملون و باکه ت ث ج د ذ ز س ش ص ض ط ظ ف ق ك یعنی اگر یکی ازین حروف پانزده گانه بعد نون ساکن و تنوین آید پس نون ساکن و تنوین را اخفا کنند با غنه اتفاقاً خواه در یک کلمه باشند خواه در دو کلمه یعنی اخفا آنست که نون ساکن و تنوین را از مخرج خود ربوده در دماغ مخفی سازند بطوری که نه ادغام شود و نه اظهار بلکه حالتی باشد بین بین اما در نون و تنوین مخفی زبان را دخل نیست مانند رنگ و آهنگ امثله اینها ظاهر است مانند ت
ظَلَمْتُمْ فَإِن تَابَ وَزَكَوٰةٍ تُرِيدُونَ ث أُنثَىٰ فَمَن ثَقُلَتْ ظُلُمَاتٍ ثَلَاثٍ ج أَنجَيْنَاكُم
وَإِن جَنَحُوا فَصَبْرٌ جَمِيلٌ د جُندٌ مَن دَخَلَهُ وَعَمَلًا دُونَ ذ لِتُنذِرَ مَن ذَا الَّذِي وَظِلٍّ ذِي
ثَلَاثِ ز تَنزِيلًا وَمَن زَكَّىٰ وَنَفْسًا زَكِيَّةً س تَنسَوْنَ وَمَن سَلَاسِلَ رَجُلًا سَلَمًا ش يُنشِرُ
فَمَن شَهِدَ غَفُورٌ شَكُورٌ ص يَنصُرُونَ وَلَمَن صَبَرَ عَمَلًا صَالِحًا ض مَنضُودٍ وَمَن ضَعُفَ
ذُرِّيَّةً ضُعَفَاءَ ط مُنطِقٍ فَإِن طِبْنَ وَنَخْلٌ طَلْعُهَا ظ فَانظُرْ وَمَن ظَلَمَ وَمَرَاءٍ ظَاهِرًا ف
أَنفُسَهُمْ فَإِن فَاءُوا مَقْصُوقٌ كَانَتْ فِي الْخِيَامِ ق يَنقَلِبُ وَمَن قَالَ عَلِيمٌ قَدِيرٌ ك ضَنكًا
وَإِن كَانَ وَرَسُولٍ كَرِيمٍ بدانکه تنوین سوای این چار حال یک حال دیگر دارد و آن پنجم است از احوال تنوین و آن اینکه اگر بعد تنوین ساکن آید پس آن تنوین را حرکت کسره می دهند تا اجتماع ساکنین علی غیر حده لازم نیاید مانند نُوحٌ ابْنَهُ وَالْيَسَعَ وَإِلْيَاسَ بِالْكِنِّي وَبِغُلَامٍ اسْمُهُ فقط والله اعلم

باب پنجم در متفقات ادغام

وانچه موافق قرارت امام عاصم ست یعنی امام عاصم ادغام میکنند و دیگران نمی کنند بدانکه ذال را در ذال و ظا ادغام میکنند مانند إِذ ذَّهَبَ وَإِذ ظَّلَمُوا و دال ساکن در دال و تا مدغم شود مانند قَد دَّخَلُوا وَقَد تَّبَيَّنَ وَعَبَدتُّمْ وَحَصَدتُّمْ وَكِدتَّ و تای تانیث را در دال و تا و طا ادغام کنند مانند أُجِيبَت دَّعْوَتُكُمَا كَانَت تَّأْتِيهِمْ وَقَالَت طَّائِفَةٌ و لام قل و هل و بل در لام و را مدغم شود مانند قُل لَّكُمْ وَبَل لَّهُ وَهَل لَّنَا وَقُل رَّبِّي وَبَل رَّبُّكُمْ و مثال هل در قرآن نیامده هر جا که دو حرف مثلین جمع شوند و اول ایشان ساکن باشد دوم متحرک اول را در دوم ادغام کنند و جوباً در یک کلمه باشد یا در دو کلمه مانند يُوَجِّههُّ يُدْرِككُّمْ لَكُم مِّنْهُ وَعَصَوا وَّكَانُوا لیکن اول مثلین اگر حرف علت باشد و حرکت ماقبلش موافق آن باشد پس آنجا ادغام ممتنع بود چنانچه گذشت و نیز گذشت که ادغام قاف أَلَمْ نَخْلُقكُّم در کاف میکنند و در ابقای صفت استعلای قاف خلافست و اصح عدم ابقاست

و اظهار این کلمه هم منقولست اما ضعیفست و لام تعریف در حروف شمسیه مدغم میشود و در قمریه مظهر و همزهٔ که قبل از وست همزهٔ وصلست در درج کلام ساقط شود و اگر ازین کلمه شروع قرائت کنند بهمزهٔ مفتوحه شروع کنند تا ابتدا بسکون لازم نیاید چراکه لام تعریف در اصل ساکنست برای ابتدا ازین کلمه همزهٔ وصل افزوده اند و تحقیق این بنحو مذکورست و امام عاصم در غیر اینها اظهار میکند مگر یک جا در سورهٔ اعراف يَلْهَثْ ذَّٰلِكَ ثای یلهث را در ذال ذلک وصلًا ادغام میکند نه وقفًا و یکی در سورهٔ هود يَا بُنَيَّ ارْكَب مَّعَنَا ای ارکب را در میم معنا ادغام میکنند **تتمه** بدانکه سوای امام عاصم ادغام دیگر حروف هم دارند و در ذکر آن اگرچه چندان فائده برای قاریان قرائت عاصم نیست لیکن خالی از فائده توضیح و تفهیم قرائت عاصم هم نیست لهذا استطرادًا ذکر میکنیم چنانچه ذال اذ در شش حرف ت س ج د ز ص مدغم میشود مانند اِذ تَّبَرَّاَ و اِذ جَّآءُكُم و اِذ دَّخَلُوا و اِذ زَّيَّنَ و اِذ سَّمِعُوا و اِذ صَّرَفْنَا و دال قد در هشت حرف مدغم شود ج ذ ز س ش ص ض ظ مانند لَقَد جَّآءَكُم و لَقَد ذَّرَانَا و لَقَد زَّيَّنَّا و قَد سَّمِعَ اللّٰهُ و قَد شَّغَفَهَا و قَد صَّرَّفْنَا و لَقَد ضَّلَّ و لَقَد ظَّلَمَكَ و تای تانیث ساکنه در شش حروف مدغم میشود ث ج ز س ص ظ مانند رَحُبَت ثُّمَّ و نَضِجَت جُّلُودُهُم و خَبَت زِّدنَاهُم و اَنبَتَت سَّبعَ و حَصِرَت صُّدُورُهُم و كَانَت ظَّالِمَةً و لام هل و بل در هشت حروف ت ث ز س ض ط ظ ن مدغم میشود مانند بَل تَّاتِيهِم و هَل تَّعلَمُ و هَل ثُّوِّبَ و بَل زُّيِّنَ و بَل سَّوَّلَت و بَل ضَّلُّوا و بَل طَّبَعَ اللّٰهُ و بَل ظَّنَنتُم و بَل نَّحنُ و هَل نُّنَبِّئُكُم و سوای اینها دیگر ادغام برای غیر عاصم هم هست مانند ادغام کبیر ابو عمرو بصری و ادغام متقاربین مانند يَفعَل ذَّٰلِكَ و نَبِّل ت و يُرِد ثَّوَابَ و يَلهَث و اُولٰٓئِكَ و غیر اینها هستند چونکه قاریان این ادغام کم بودند لهذا ترک کردیم

باب ششم در مد و قصر

بدانکه در اصطلاح تجوید مد کشیدن صوتست که در حروف مد و لین یا در حروف لین زیاده از قدر الف کشیده شود و قصر کشش مقدار یک الف را گویند و در اصطلاح قرائت سبعه مدّا وردن الف و قصر حذف الف را گویند و در ینجا مراد معنی اولست بدانکه سبب مد حرف مدست و شرط مد همزه و ساکنست و حروف مده است الف دائما و واو و یای ساکن و حرکت ماقبل اینها موافق و اگر ماقبل واو و یا ساکن فتحه باشد آنرا حرف لین گویند و دران هم بسبب ساکن مد کشیده شود چنانچه بیاید انشاء الله تعالی و بعضی قرا در لفظ الله و رحمن مد تعظیم میکنند چراکه در مد تعظیم محبت زیاده معلوم میشود اما پسند و معمول جمهور قرا نیست و در همزه برای آن مد میکنند که همزه

عسیر التلفظ است بسبب مد تلفظ آن آسان میشود و از مخرجش خوب ادا شود و در ساکن برای آن مد میکنند
که تلفظ دو ساکن پیوسته بر زبان عرب ثقیل است چون مد میکنند این مد قائم مقام حرکت میشود یعنی
تلفظ دو ساکن را آسان سازد پس اگر بعد حرف مد همزه آید آن دو قسم است یکی آنکه همزه و حرف مد
۱ در یک کلمه آید آن مد واجب است آن را مد متصل و مد اصلی گویند مانند جَآءَ و سُوْٓءَ و جِیْٓءَ دوم آنکه
۲ همزه و حرف مد در دو کلمه باشند و این مد جائز است و این را مد منفصل گویند مانند مَآ اُنْزِلَ و قَالُوْٓا
اِنَّا و فِیْٓ اُمِّهَا و اگر بعد حرف مد ساکن آید آن هم بر دو قسمست مد سکون اصلی و مد سکون عارضی و مد سکون
۳ اصلی بر سه قسمست یکی آنکه ساکنی که بعد حرف مد آمده در اصل وضع کلمه داخل است لیکن مدغم نیست
و این مد در حروف هجا که در اوائل بعض سور واقع اند کشیده شود مانند الٓمّٓ و حٰمٓ و نٓ و صٓ
و این مد را مد تولج می نامند و مد مشبع و مد حروف هجا هم گویند و این مد هم لازمست ترکش جائز
نیست بدانکه در اول سورهٔ آل عمران جمیع قرا اتفاق دارند بر اینکه الٓمّٓ را با اللّٰه وصل میکنند یعنی میم را
حرکت داده بلفظ الله وصل میکنند بجهت اجتماع ساکنین و در کشیدن میم سه وجه جائز داشته اند
طول و توسط و قصر دوم آنکه ساکن اول حرف مد باشد و دوم مدغم باشد و این مد هم واجب است مانند
دَآبَّةٍ و وَلَا الضَّآلِّیْنَ و اَتُحَآجُّوْٓنِّیْ و این را باصطلاح اهل صرف اجتماع ساکنین علی حده
۴ گویند و در تجوید مد سکون مدغمی نامند سوم آنکه حرف مد بدل از همزه باشد و ساکن دوم غیر مدغم
باشد مانند آٰلْاٰنَ که در اصل ءَاَلْاٰنَ و آٰلذّٰکَرَیْنِ که در اصل ءَاَلذَّکَرَیْنِ بود و این مد هم لازمست
۵ و نامش مد منقلب و مد مبدل می نهند برای آنکه همزهٔ ثانیه بدل از حرف مد شده برای طلب
خفت در همزه پس مد میکشند بسبب اجتماع ساکنین و همزه را حذف کردن نتوانیم تا استفهام بخبر ملتبس
نشود و این قسم مد در قرآن شش جا واقع شده دو آلذّٰکرین در سورهٔ انعام و دو آٰلْاٰنَ در سورهٔ
یونس و دو لفظ آٰللّٰه یکی در سورهٔ یونس و دوم در نمل و در قرارت ابو عمرو هفتم جا هم هست در سورهٔ
یونس آٰلسِّحْر و سوای این هفت جا این مد در قرآن یافته نشده بدانکه در مد مبدل جمیع قرا
وجه دیگر هم دارند و آن تسهیل همزهٔ دوم است و تسهیل در لغت بمعنی آسان کردنست و در اصطلاح
قرا همزه را میان همزه و الف یا میان همزه و واو و یا میان همزه و یا خواندنست پس اگر همزه
حرکت فتحه داشته باشد آن همزه را میان همزه و الف باید خواند چنانچه درین مواضع مذکوره همینست
و اگر حرکت ضمه داشته باشد همزه را میان همزه و واو خوانند و اگر حرکت کسره داشته باشد همزه را
میان همزه و یا خوانند پس در مد مبدل اگرچه جمیع قرا تسهیل جائز میدارند اما مد را بهتر دانند بدانکه

هر جا که دو همزه جمع شوند هر دو را تیک تلفظ کنند و تحقیق تمام ادا کنند در تمام قرآن نزد امام عاصم
مگر یک جا در سوره فصلت در کلمه ءَاَعْجَمِيٌّ بروایت حفص تسهیل همزه دوم باید کرد درین جا
تحقیق همزه دوم غلط ست اما قسم دوم از مد سکون آنست که سکون دوم عارضی باشد بسبب وقف یعنی
اجتماع ساکنین بسبب وقف میشود مانند اَلْعَالَمِيْنْ پس اگر وقف کنند اجتماع ساکنین میشود میان
یا و نون پس این مد را مد سکون وقفی نامند و درین قسم سه وجه جائز داشته اند یکی مد طویل سه الف
دوم مد توسط دو الفی و این هر دو وجه اولی هستند سوم مد قصر که یک الفیست سوای مد طبعی که در حالت
قصر مد دو الفی خواهد شد و این اولی نداشته اند و در دو الفی و سه الفی هم سوای مد طبعی مراد ست
این شش قسم مدات که مذکور شدند همه با در حروف مد و لین بود اما مد در حروف لین آن هم بر دو نوعست
اول مد وقفی مانند خَيْرْ و سَوْءْ و درین مد دو وجه طول و توسط جائز ست و قصر را نیز جائز داشته اما
نا معمول نیست و فرق نیست میان آنکه ساکن دوم همزه باشد مانند شَيْءْ و سَوْءْ یا غیر همزه باشد
چنانچه گذشت دوم مد غیر وقفی و آن مخصوص ست در لفظ عین که در کٓهٰيٰعٓصٓ و حٰمٓ عٓسٓقٓ و بس پس تمام
اقسام مد تا اینجا هشت شد شش در حروف مد و لین و دو در حروف لین و یک قسم مد دیگر ست موافق
مذهب ورش که همزه اول باشد و حرف مد بعد همزه باشد مانند اٰمَنَ و اٰتَيْنَا درین مد هم طول و توسط
و قصر هر سه وجه نزد ورش معمول و مقرر ست چونکه درین دیار قرات امام عاصم بروایت حفص شهرت
دارد لهذا مقصود ما بیان همان قواعد ست که تعلق بقرات عاصم و روایت حفص دارند لهذا بیان مذهب
ورش را ترک کردیم بدانکه مقدار شش مد بقرات عاصم اینست که مد متصل و منفصل را برابر چهار الف باید کشید
و امتحان و شناختن این مقدار موقوف بر شنیدن ست از قاری ثقه و یا بعقد انگشتان باین طور که برای هر الف
یک انگشت نه جلد و نه آهسته بند سازد پس برای چهار الفی چهار نوبت عقد کند و برای سه الفی سه نوبت
عقد کند و هکذا یا باین طور فهیم معتدل قیاس کند که فتحه را در عقل خود خوب بسنجد که در چه قدر عرصه تلفظ
شود باز آن را دو چند ساخته خوب بسنجد پس این یک الف شد پس چون این را مضاعف کنی دو الفی شود
و دو الفی را مضاعف کنی چهار الفی شود و اگر یک الفی را دو بار مضاعف کنی سه الفی شود پس همین
میزان جمیع مدات را بسنجد و بدانکه در جمیع اقسام مد برای عاصم سه الفی هم جائز ست مگر در مد لین وقفی که در آنجا
دو الفی ست این روایت اشهر ست و در مد مشبع چهار الف تا سه میباشند و در مد سکون مد لازمی مد منقلب سه الفی
و در مد سکون وقفی سه وجه جائز هستند طول سه الفی و توسط دو الفی و قصر یک الفی سوای مد طبعی حرف مد
همچنین ست سکون وقفی در حرف لین که سه وجه جائز اند و در حرف عین که در فواتح ست طول سه الفی

وتوسط دو الفی گفته اند و بعضی طول چهار الفی و توسط سه الفی گفته اما اول معمول ست بدانکه اصطلاح مقرر
کرده اند بر آنکه بر مد متصل و مد مدغم مد سیاه نویسند و بر منفصل مد سرخ نویسند تا فرق باشد میان هر دو بدانکه در شمار
اقسام مد قرا اختلاف کرده اند و در وجه تسمیه هر قسم وجه وجیه ندارند لهذا آن بحث را در نوردیدیم اما بطور نام شماری
چند اقسام بیان میکنیم که خالی از بصیرت نخواهد بود اول مد متصل مانند جاء زیرا که همزه و حرف مد هر دو از اصل کلمه است
دوم مد منفصل مانند بما انزل که حرف مد در کلمه و همزه در کلمه دیگر ست سوم مد مبدل مانند امن و آمن و آن هست
چهارم مد تعظیم چنانچه بعضی در اسم الله و رحمن مد میکنند پنجم مد مبالغه و این در کلمه لا اله الا الله ست یعنی
برای مبالغه نفی بر لفظ لا مد میکنند و این مخصوص ست با بن کثیر و سوسی و قالون بلکه چه که مد منفصل را
اصلا ندارند ششم مد طلب مانند ها انتم برای آنکه متکلم طلب توجه مخاطب میکند هفتم مد فرق مانند آلله
و آلان از برای آنکه این مد فرق میکند میان خبر و استفهام که در خبر مد نباشد هشتم مد تنبیه مانند زکریاء
و جیش معلوم نمیشود مگر آنکه سامعین را بکشش صوت خود هشیار و متنبه میسازد چنانچه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
در بعض وقوف که بر الف می باشد بسیار میکشید نهم مد تمکین مانند اولئک و خائفین دهم مد عدل مثل
عما انذر [illegible] بمذهب قالون و هشام و دوری یازدهم مد حجز ست که اجتماع ساکنین را از ثقل مانع میشود
مانند ءانذرتهم و وجه تسمیه اکثر اینها معلوم نشده ظاهرا بمناسبات لیکن تسمیه کرده نوشته اند و چندان فائده ندارند

باب هشتم در بیان صله های ضمیر

ها را که های کنایه هم گویند و آن ضمیر واحد مذکر غائب متصل مجرور یا منصوب ست مانند له و علیه و به
و رسوله و یتمنوه بدانکه صله واو و یا را گویند که بعد ضمه های ضمیر مضموم یا کسره های ضمیر مکسور در وصل
زیاده کنند نه در وقف و در قراءت باشد و در کتابت نباشد و همچنین واوی که بعد میم جمع زیاده کنند آنرا
هم صله گویند و این مخصوص ست بقراءت ابن کثیر و یک روایت قالون و قبل از همزه برای ورش هم صله آید
و غیر ایشان میم جمع ساکن صله نکنند و نزد قرا اعتبار تلفظ ست در قراءت اگرچه در کتابت نباشد چنانچه اعتبار
صورت کتابت ست در وقف نه در تلفظ چنانچه بیاید انشاء الله تعالی و این صله از آن قبیل ست که در تحریر
نباشد لیکن در تلفظ باشد و بعض کتاب در صله کسره ها کسره خنجری و در صله ضمه ها و میم ضمه معکوس مینویسند و بسیار
چیزها در کتابت هستند و در قراءت نیست مانند الف لفظ انا و واو اولئک و اولی و اولات لیکن برای
ایشان فوائد دیگر ست که در باب وقف و رسم الحروف حاصل میشود پس صله واوی باشد یا یائی که زیاده میکنند
در تلفظ نه در خط و در وصل نه در وقف پس اگر ما قبل و ما بعد آن هر دو طرف متحرک باشد پس همه قرا باتفاق صله
میکنند مانند له ذریة علی سمعه و قلبه و سبب صله آنکه ها حرف ضعیف و خفیست و قبل متحرک بود

که در سرعت تلفظ و ر اد ایش فتور آید لهذا با اضافهٔ حرف علت که موافق حرکتش باشد آن را قوت داوند تا خوب ادا شود و اگر بعد های کنایه ساکن آید باتفاق قرا صله نشود مانند لَعَلِمَهُ الَّذِیْنَ وَ اِلَیْهِ الْمَصِیْرُ غرض که اگر هر دو جانب های ضمیر متحرکست بالاتفاق صله است و اگر هر دو جانب آن ساکنست مانند اِلَیْهِ الْمَصِیْرُ باتفاق عدم صله است و اگر ماقبلش متحرک و مابعد آن ساکنست مانند لَعَلِمَهُ الَّذِیْنَ دران هم باتفاق صله نکنند و اگر ماقبلش ساکن و مابعدش متحرکست مانند عَنْهُ مَالُهُ مِنْهُ دران اختلافست پس جمهور دران صله نمیکنند و ابن کثیر دران صله دارد و یک جا در لفظ فِیْهٖ مُهَانًا در سورهٔ فرقان حفص هم صله می‌کند مانند ابن کثیر و چون بعد این ضمیر صله کشیده شود و بعد آن همزه آید پس دران واو و یا موافق اصول خود هر قاری مد میکشد مانند بِهٖٓ اَنْ یُّوْصَلَ وَ لَهٗٓ اٰنِیَۃٌ لیکن مد منفصل خواهد بود پس کسیکه مد منفصل ندارد در ینجا هم مد نکشد مانند سوسی و ابن کثیر و یک روایت قالونست و اهل مد خواهند کشید و در سورهٔ زمر یَرْضَهُ لَکُمْ با وجود حرکت در دو جانب باز صله نمیکنند برای آنکه در اصل یَرْضَاهُ بود بسبب جزم الف ماقبل افتاد و پس از قسم عَنْهُ و مِنْهُ شد و در اِنْ لَّمْ یَرَهٗٓ اَحَدٌ در سورهٔ بلد و یُؤَدِّهٖٓ اِلَیْکَ و مانند اینها با وجودی که در اصل یَرَاهُ و یُؤَدِّیْهِ بود بسبب جزم الف افتاده باز صله میکنند برای رعایت همزهٔ مابعد که در صله و مد همزه از مخرجش خوب ادا خواهد شد و های نَفْقَهُ در هود و لَئِنْ لَّمْ تَنْتَهِ در مریم و لَمْ یَنْتَهِ در علق های ضمیر نیست بلکه جزو کلمه است لهذا اتفاقا دران صله نیست و در بعض مواضع با وجودی که در اصل ماقبلش ساکنست باز بلحاظ حرکت ظاهری طرفین صله می‌کنند مانند نُوَلِّهٖ مَا تَوَلّٰی وَ نُصْلِهٖ و بلحاظ سکون اصلی نکنند واللّٰه اعلم بالصواب

باب هشتم دربیان تفخیم و ترقیق

بدانکه تفخیم بزرگ و پر و غلیظ ادا کردنست و ترقیق باریک و تنگ و خرد خواندنست باید دانست اول قرآن بتفخیم نازل شده بود و باز منسوخ شد و یا حدیث تفخیم باطلست بهرحال ترقیق حروف حسن است لهذا باید که جمیع حروف را بسیار باریک و نازک و تنگ ادا کند تا قراءت قاری حسن ظاهری و لهجهٔ عرب و عذوبت پیدا کند مگر حروف مستعلیه و را و لام در بعض مواضع پر و مفخم ادا کنند که ترقیق اینها غلطی فحش است باید دانست که لام اللّٰه را جمیع قرا بعد ضمه و فتحه پر خوانند و تفخیم کنند اگرچه بعد آن میم زیاده کرده باشند مانند اَللّٰهُمَّ و قَالَ اللّٰهُ وَ رَسُوْلُ اللّٰهِ و بعد کسره ترقیق کنند مانند بِسْمِ اللّٰهِ و دیگر همه جا لام باریک است مگر نزد ورش بعد صاد و طا و ظا پر خوانده شود مانند صَلٰوۃ و ظَلَّلَ و مَطْلَعِ و بس اما حرف را در تفخیم و ترقیق تفصیلی دارد و آن اینکه اگر را مفتوح یا مضموم باشد پر باید خواند مانند رَبُّکُمْ و رُسُلِهٖ و اگر مکسور باشد باریک باید خواند مانند رِجَالٌ و اگر را ساکن باشد باعتبار حرکت ماقبل باید خواند یعنی اگر ماقبل رای ساکن ضمه و فتحه است پر باید خواند مانند اَنْذَرْتَهُمْ

و تُرْسِلُ و اگر مکسور باشد بکسرهٔ لازمی و بعد آن حرفی از حروف استعلا نباشد پس آن را را باریک باید خواند
مانند اَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ و اگر ما قبل رای ساکن کسرهٔ لازمی باشد و بعد آن حرف استعلا آید آن را پر باید خواند
مانند قِرْطَاسٍ و مِرْصَادًا و فِرْقَةٍ زیرا که کسرهٔ ما قبل ترقیق را اقتضا میکند و حرف استعلا تفخیم را میخواهد
پس رجوع باصل کردیم و را در اصل پر بود پس پر خواندیم و سوای این سه ماده مثال حرف استعلا در قرآن
یافته نشده لیکن در کلام عرب یافته شده مانند اِرْضَاءُ العَنَانِ و اِرْضَاعٌ و ضِرْغَامٌ و در تفخیم فِرْقٍ اختلاف است
بعضی برعایت حرف استعلا تفخیم میکنند و بعضی بلحاظ دو کسرهٔ ما قبل و ما بعد ترقیق میکنند که کسرهٔ جانبین
مقابله حرف استعلا کرده است پس باریک باید خواند اما معمول مردم اوست و اگر ما بعد را حرف استعلا نیست
و ما قبل آن کسره هست لیکن اصلی نیست بلکه عارضی است که گاهی باشد و گاهی نباشد مانند کسرهٔ همزهٔ وصل
ارْجِعُونِ که در درج کلام ساقط میشود مانند رَبِّ ارْجِعُونِ و مَنِ ارْتَضَى و اَمِ ارْتَابُوا پس آن را را
تفخیم باید کرد تا که فرق باشد میان کسرهٔ لازمی و کسرهٔ عارضی چرا که کسرهٔ عارضی را چندان قوت نیست که را را
کسره میلیت و اگر سکون را بسبب وقف آمده پس در آنجا هم رعایت حرکت ما قبل را می کنند و بعضی حرکت
نفس رای را اعتبار کنند و این قول معتبر نیست پس اگر ما قبل رای ساکن وقفی ضمه باشد یا فتحه پس آن را پر خوانند
مانند قُمِرَ و نُذُرْ و بِالنُّذُرْ و اگر مکسور باشد ترقیق کنند مانند مُدَّكِرٍ و مُنْقَعِرٍ و اگر ما قبل رای ساکن وقفی
هم ساکن باشد لیکن آن ساکن یا نباشد پس اعتبار حرکت ما قبل ما قبل رای میکنند اگر مفتوح یا مضموم باشد پر خوانند
مانند الْقَدْرِ و الْاَنْهَارُ و الْاُمُورِ و خُسْرٍ و اگر مکسور باشد ترقیق میکنند مانند حِجْرٍ و اگر ساکن ما قبل رای وقفی
حرف یا است پس ما قبل یای ساکنه کسره باشد یا فتحه پس آن رای را باریک خوانند مانند خَبِیْرٌ و خَیْرٌ چرا که
یای ساکنه حکم کسره دارد پس حاجت نظر کردن بما قبل آن نیست و الله اعلم بالصواب

باب نهم در بیان وقف بر آخر کلمه

بدانکه وقف استادن است بر آخر کلمه و این هم از ضروریات قراءت است چرا که در یک نفس تمام قرآن خواندن
محال است البته تنفس لابد شد پس اگر تنفس بی قاعده و بیجا خواهد شد لحن خواهد شد لهذا بیان طریقهٔ وقف و محال وقف
ضرور شد تا وقف بیجا و بیقاعده نشود و بدانکه بنای شمار آیات بر قول جناب رسالت پناه علیه الصلوة والسلام
هر جا که آن حضرت صلی الله علیه وسلم آیت فرمودند پس آنجا آیت شمار شد و این آیات از نزد
خدای تعالی نازل شده که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم برای هر سوره میفرمودند که فلان سوره چندین
آیت است و فلان سوره چند آیت است پس کم و بیشی در آن محال است و هم مواضع آنها مختلف شدن ممکن
نیست که توقیفی است اما وقوف قرآن سوای آیات پس صحابهٔ کرام و علمای امت بمعنی قرار داده خواه

سماعاً از آن حضرت علیه السلام یا بلا سمع پس هر جا که معنی تمام شد آن را وقف تام نام نهاده اند و همچنین وقف
کافی و حسن و قبیح را نام نهادند چنانچه علامه جزری تحقیق این امر در نشر کرده پس از این امر معلوم شد که در قرآن
کسی وقف واجب نیست که از ناکردن آن وقف گناه لازم شود و هم کسی جا وقف کردن حرام هم نیست که از
استادن در آنجا گناه شود آری جائی در قرآن چنان باشد که از وقف قطع کردن آنجا فساد معنی هم شود
شود یا از وصل ساختن آنجا توهم فساد معنی شود پس آن وقف و وصل عمداً حرام خواهد شد یعنی اگر دیده و دانسته
و علم آن فساد معنی در وقف باز عمداً وقف کند یا با وجود دانستن آن که در وصل فساد معنی شود دانسته عمداً
وصل کند پس این وقف و وصل حرام است والا کسی وقف در قرآن واجب نیست چنانچه حرام هم نیست و هم از
صحابه منقول است که ما یک زمانه را در تعلم مواقع وقوف صرف مینساختیم از این معلوم شد که تعلم وقوف هم از
ضروریات قرآنست چونکه هر کس بسبب بی علمی یا کم علمی ادراک مواقع وقوف نتواند لهذا علماء در وقوف کتب
وقوف تالیف کرده بر مردم آسان کرده اند بدانکه وقف برای دفع تنگی نفس و ضیق دم مقرر شد و این غرض
از اسکان خوب حاصل میشود و اسکان در جمیع مواضع جائز است و گاهی قاری را در حالت وقف منظور باشد
که سامع را بر حرکت موقوف علیه واقف سازد و آن را دو طریقست یکی اشمام دوم روم و مراد از اشمام در اینجا
ضم الشفتین بلا صوت است و این در رفع و ضمه جاری میشود پس یعنی بوقت ساکن کردن حرف موقوف علیه
به لب اشاره کنند گویا که ضمه تلفظ کرده و در حقیقت ضمه نخوانده بلکه ساکن خوانده مانند نَسْتَعِينُ لهذا
در تعریف اشمام میگویند ضم الشفتین بلا صوت این را اعمی نه دریابد و کر دریابد و مراد از روم ابقای ثلث
حرکت و اسقاط دو ثلث است یعنی حرکت موقوف علیه را چنان آهسته و مخفی خوانند که ثلث آواز باقی ماند
و دو ثلث آواز ساقط شود و الا تجزیه حرکت معنی ندارد و این در رفع و ضمه و کسره و جر جاری میشود و در نصب
و فتحه جاری نشود و این را کسیکه نزدیک قاری باشد و قصد سماعت هم داشته باشد میشنود و کسیکه دور باشد
یا متوجه نباشد نه دریابد و این را اعمی دریابد و کر در نیابد و بعضی نحویان مانند سیبویه در جمیع حرکات و فتح
و نصب باشد یا رفع و جر روم جائز دارند اما نزد قرا در فتح و نصب معمول و مروی نیست و در حالت نصب
حرف موقوف علیه اگر فتحه با تنوین داشته باشد پس در وقف آن تنوین را با الف بدل سازند مانند
عَلِيمًا وَحَكِيمًا غرض که طرق وقف چند هستند اول سکون محض که حرف موقوف علیه را بلا روم و اشمام
ساکن سازند و این همه جا جاریست دوم اشمام که بوقت اسکان حرف موقوف علیه به لب اشاره بطرف
حرکت موقوف علیه کنند و این در ضمه و رفع جاری میشود و در باقی حرکات جاری نمیشود چنانچه گذشت سوم
روم که ابقای ثلث حرکتست و آن در رفع و جر و ضمه و کسره جاری میشود و نه در نصب و فتح نزد قرا چنانچه گذ

وسه جا دیگر هستند که دران نه روم باشد ونه اشمام اول های تانیث چنانچه قِیَامَة ورَحمَة دوم میم جمع
مانند عَلَیهِم والَیهِم سوم در حرکت عارضی مانند لَم یَکُنِ الَّذِین وقُلِ ادعُوا الله چون بر لفظ
لم یکن ولفظ قل وقف کنند نه روم باشد ونه اشمام چهارم بدلست آن ونصب معربه بحرکت معرب باشد
مانند عَلِیمًا وحَکِیمًا وپس نزد بعضی نحویان در رفع وجر هم بواو ویا بدل کنند یعنی در عَظِیمٌ عظیمو
ورَحِیمٍ رحیمی میخوانند پنجم زیاده کردن چیزیست بعد حرف موقوف علیه مانند های سکته بدانکه
های سکته آن ها را گویند که بعد حرف موقوف علیه یک ها افزایند تا تنفس کامل مع اظهار حرکت حرف آخر
حاصل شود چنانچه در لفظ مَالِیَه وسُلطَانِیَه ومَاهِیَه در قرآن واقعست پس قرا در زیادتی های سکته
تابع رسم قرآن ونقل متواتر هستند بدون یکی ازین دو امر های سکته نیفزایند بدانکه اشمام در اصطلاح
قرا بچند معنی آمده یکی آنکه مذکور شد دوم خلط حرف بحرف چنانچه در حروف متفرعه فصیحه بیان شد مانند اصدق
که حمزه وکسائی این را بخلط زا بصاد میخوانند وصراط را خلف هم بهمین اشمام میخوانند سوم خلط حرکت بحرکت
یعنی قصد ضمه کنند وکسره ادا کنند مانند قِیلَ وغِیضَ وجِیءَ بقراءت کسائی وهشام چهارم اخفای حرکت
مانند نِعِمَّا واین بودن حرکت باشد بنحوی که اثرش باقی ماند واین را اختلاس هم گویند واین اقرب بروم است
گو بعض این اشمام تام نهاده اند وفرق میان روم واختلاس آنکه در روم ثلث حرکت باقی ماند ودو ثلث
ساقط ودر اختلاس دو ثلث باقی ماند ویک ثلث ساقط میشود ولیکن در باب وقف مراد از اشمام همان معنی
اول باشد وتلفظ اشمام وروم واختلاس وقلقله وقف بدون سماع وتعلم از استاد ثقه دیگر طریق ممکن
نیست چنانچه از مقوله کیفیت باشد در تحریر وبیان نگنجد چون چندی سماع این کیفیات خواهد کرد وقصد
تعلم هم خواهد کرد در تلفظ او هم این کیفیت پیدا خواهد شد واز مطالعه کتب وخواندن کتب از استاد هم چیزی نشود
تنبیه بدانکه اگرچه کسی وقف در قرآن واجب وحرام نیست مگر حسب نیت قاری واجب میشوند یا حرام
اما تمام وقوف قرآن حسب رعایت معانی باهم تفاوت دارند بعضی وقوف قوی هستند وبعضی اقوی وبعضی
ضعیف وبعض اضعف وبعضی هر دو جانب وقف وعدم وقف برابر دارند لهذا علمای امت برای فائده
عام وخواندن عوام چند رموز مقرر کرده اند تا موافق آن رموز در تلاوت قرآن بلا تامل وقف کنان بگذرند
ووقوف را مهمل نگذاشتن ویابند وقوف نشدن در هر جا که تنگی نفس شود جا بیجا وقف کردن که تا عظمت حسن نظم
قرآن نازیبا نماید وسامع منکر قرآن پی باعجاز قرآن نبرد ونظم قرآن در نظرش از هم گسسته وکلام غیر مرتب
معلوم خواهد شد لهذا علمای امت حسب تتبع معانی قرآنی وتوجیهات فرقانی مواقع وقوف را معین ساخته
بر آنها رموز که دلالت دارند بر قوت وقف یا بر ضعف آن نشان نهاده اند وآن رموز شش است م ط

ج ز ص لا آ ما م علامت وقف لازم است که اگر دانسته در آنجا وصل کند معنی فاسد میشود
و خوف کفر است و اگر نادانسته وقف از معنی بود باز وقف نکرد سامع را توهم فساد معنی رود و ط علامت وقف
مطلق است یعنی مقید بیکی از لزوم و جواز و رخصت و غیر آنها نیست و این وقف در آخر کلام میباشد که قطع آن
مستحسن است اگر چه در وصل فساد معنی هم نیست ج عبارت از جائز است که استادان گذشتن هر دو جائز است
اما وقف بهتر است و ز علامت مجوز است که در اینجا هم استادان گذشتن هر دو جائز است اما گذشتن اولی است
و ص علامت مرخص است عند الضرورة که اگر قاری را تنگی نفس شده باشد وقف کند و الا لا و لا عبارت
از عدم وقف که در اینجا وقف اختیاری هرگز نکند و اگر نفس شکند باز جلد اعاده کند بدانکه وقف سه قسم میباشد
اول اختیاری که دیده و دانسته در آنجا وقف کند در آنجا رمز م و ط و ج و ز و ص میباشد دوم اضطراری
که بسبب تنگی نفس در آنجا توقف کند و آن دو قسم است یکی آنکه در آنجا لا باشد پس در آنجا جلد اعاده لازم است
دوم آنکه در آنجا هیچ نباشد پس در آنجا اگر بسبب تنگی نفس وقف کرد در آنجا اعاده لازم نیست بلکه
مستحسن است که اعاده کند و اگر نکرد هم هیچ حرج نیست سوم اختیاری برای عمده و این وقف بوقت تعلیم
و تعلم میباشد یعنی استاد برای تعلیم متعلم بر کسی کلمه از قرآن وقف کرده نماید تا متعلم طریق وقف بیاموزد
و یا متعلم نزد استاد بر کسی کلمه وقف شنوانیده معلوم کند که طریقه وقف من نزد استاد مسلم است یا نه و اگر مسلم
نباشد دیگر مشق کرده آن قاعده را صاف کند و این وقف اختیاری در تمام قرآن بر هر کلمه و هر حرف
جائز است و بس و اگر جائی رمز لا با علامت آیت که بشکل مدور رخزده مینویسند باین شکل ۞ جمع شود در آنجا
اگر نزد تنگی نفس وقف کرد حاجت اعاده نیست بدانکه حلقه مدور رخزده علامت آیات منزله داشته اند که حسب
آن علامت آیات قرآن شمار کرده میشوند پس آن علامت اگر تنها باشد در آنجا وقف باید کرد و اگر همراهش
علامت دیگر از م و ط باشد پس آن آیت در قوت و ضعف وقف و عدم وقف تابع آن رمز است
اگر همراهش م است وقف لازم است و اگر ط است علامت مطلق است و هکذا بدانکه متاخرین هفت رمز دیگر
اخراج کرده اند و آن اینست ق س وقفه قلا صل صلی کذ اما ق عبارت است از قد قیل یعنی بعضی قراء
وقف کرده اند لیکن گفته اند که وصل بهتر است س عبارت است از سکتة و معنی سکتة آنکه قطع قرارت بلا تنفس کرده
و مقدار زیادتی عرصه قطع و قلت آن حسب نکته موعه در سکته است پس اگر نکته موعه مقتضی عرصه زیاده باشد
پس توقف زیاده کنند بلا تنفس و اگر مقتضی قلت عرصه است پس توقف کم کنند بلا تنفس و این فرق در سکتات
معنوی است اما سکتات لفظی مانند سکتات قرارت امام حمزه پس آنها برعایت تلفظ الفاظ است آنها همه ها
برابر باشند و سکتات معنوی در قرارت امام عاصم بروایت حفص چهار هستند یکی بر من مرقدنا در یس

در حالت وصل دوم بر الف عِوَجًا هم در حالت وصل در سورهٔ کهف سوم در سورهٔ قیامت بر نون وَقِیلَ
مَنْ رَاقٍ چهارم در مطففین در کَلَّا بَلْ رَانَ بر لفظ بل سکته میکنند و متاخرین برعایت عنی برای حفص
چهار سکته دیگر میخوانند یکی در کلمه رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا در اعراف بر لفظ انفسنا میکنند دوم هم در ان سوره
بر لفظ أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا سوم در سورهٔ یوسف بر لفظ يُوسُفُ أَعْرِضْ عَنْ هَٰذَا چهارم در قصص بر همزهٔ
ساکنه لفظ حَتَّىٰ يُصْدِرَ الرِّعَاءُ و سوای این مواقع دیگر سکته بروایت حفص نیست اما **وقفه** هم بشکل
سکته میباشد اما توقف آن از سکته زیاده میباشد و انچه در بعض مصاحف رمز **قف** مینویسند پس این رمز
هشتم ست که بمعنی وقفه مستعملست و بعضی این را امر از وقف قرار داده بجای وقف مطلق مستعمل میسازند
وقلا عبارتست از انکه بعضی گفته اند که اینجا وقف نیست **وصل** عبارتست از قد یوصل ست پس رمز وصل شد
و وقف بران نزد ضرورت جائزست **وصلی** عبارتست از الوصل اولی و **ك** عبارتست از کذلک یعنی
حکم این وقف مانند حکم وقف سابقست از لزوم و اطلاق و جواز و غیر ذلک و بعض رموز دیگر اند که تعلق بوقف
و وصل ندارند اما برای فوائد دیگر در بعض مصاحف می نویسند و آن رموز اینست **ه ع عب خب**
تب لب پس بدانکه علما و ایمهٔ آیات دیگر اند که قفل شمار آیات و حروف و کلمات قرآن فرموده مکر
و خیال محرفان را از قرآن دفع ساخته اند و این ایمه ملقب اند بکوفیان و بصریان و غیره پس در شمار بعض
آیات درین ایمه اختلاف واقع شده بعضی از ایشان در کسی محل آیت شمرده و دیگر امام آیت نشمرده پس
این اختلاف یکجا تا آخر سوره در شمار مختلف میسازد مگر آنکه اختلاف دیگر در وسط سوره آن اختلاف سابق
را رفع کرده اتفاق پیدا کنند پس اگر در شمار کوفیان و بصریان متفق باشند پس بر پنج آیت علامت **ه**
باشد و بر هر ده آیت علامت **ع** باشد و اگر میان ایشان خلاف باشد پس برای کوفیان همین دو رمز
نویسند و از برای بصریان در هر خمس **خب** مختصر خمس بصری و بر هر عشر **عب** که مختصر عشر بصریست
مینویسند تا افرقه شود میان هر دو مذهب و **تب** علامت آنست که نزد بصریان سر آیت ست و **لب**
عبارت از انست که نزد بصریان اینجا آیت نیست باید که در محل خلاف هر کسی از ایمه عدد که در شمار اول
داشته اند رمز او در اصل نویسند و باقی را بر حاشیه نویسند لیکن این امر اصلی ندارد بدانکه در بعض مصاحف
صورت **ی** و **ع** مینویسندی عبارتست از ده آیت بحساب جمل چنانچه **ه** عبارت از پنج آیت ست
پس علامت **ی** بجای سر عین که علامت ده آیت بود خواهد بود هر جا که **ی** باشد **ع** نباشد و علامت
ع که در مصاحف هند مینویسند و بر سر کوعها مینویسند پس این امر هیچ اصلی ندارد بجز آنکه حفاظ هند
برای رکوع در نماز مواضع قیام مقرر ساخته اند و انچه در بعض رسائل امر رکوع را قوی کرده بسند های مخترعه مرفوع ساخته همه باغلاط اصلی ندارد

باب دهم در رسم الخط قرآن و کیفیت وقف بران و جمع قرآن

بدانکه رعایت رسم الخط واجبست و خلاف رسم الخط نوشتن قرآن گناه هست لهذا بر کاتبان قرآن واجب است تعلم رسم و بدون علم رسم در تحریر قرآن غلطی خواهد شد پس ثواب کجا مستحق عذاب خواهند شد چونکه استیعاب رسم قرآنی طول دارد و حاجی غلام مصطفی صاحب در رسالهٔ مجمع الرسوم بقدر ضرورت تحریر کرده اند که حاجت تحریر دیگر نمانده لهذا درین رساله استیعاب آن گذاشته شد اما بخیال آنکه بالکل خالی بودن این مختصر از ذکر رسم مستحسن نبود لهذا قدری از رسوم که موقوف علیه وقف بود و دانستن آن بسیار ضرورست ذکر کردیم

تبصره بدانکه چون از کلام الله سورتی یا آیتی نازل میشد جناب رسالت مآب علیه الصلوة والسلام همانوقت کاتب را طلبیده آن آیت یا سوره را تحریر میکنانیدند و همان وقت موافق تعلیم جبرئیل علیه السلام رسم آن را هم تعلیم میفرمودند که این حرف را چنان باید نوشت و آن حرف را چنین باید نوشت و بعد نزول آیتی این هم میفرمودند که این آیت از فلان سوره است و قبل فلان آیت و بعد فلان آیت بنهید همین گونه مقام هر آیت از سورتش بیان میفرمودند و گاهی بعد بیان مقام آیت منزله میفرمودند که فلان سوره ختم شد کسی آیت از ان سوره باقی نمانده یعنی بعد تمام رسیدن آیات هر سوره حکم ختم آن سوره میفرمودند گو که تنزیل چند چند سوره جاری بودی اما وقتیکه جمیع آیات کسی سوره فرود میرسید نا میفرمودند که فلان سوره تمام شد و بعض بعض سوره تمام تمام هم فرود آمده اند مانند سورهٔ انعام و فاتحه و اکثر قصار مفصلات که سورت سورت نازل شدند آیت آیت نازل نشده اند پس ازین معلوم شد که آیات تمام سور کلام الله روبروی آنحضرت صلی الله علیه و سلم مرتب شده بودند در ترتیب آیات کسی را دخل نیست و آنچه منسوخ شدنی بود پیش از عرضهٔ آخری منسوخ شده بود بعد عرضهٔ آخری نسخ هم واقع نشده تا آنکه روبروی آنحضرت علیه الصلوة والسلام چند صحابه حافظ جمیع قرآن شده بودند و بعد انتقال آنحضرت صلی الله علیه و سلم بسیار از صحابه حافظ جمیع قرآن شدند اما جمیع قرآن در دفتین نبود سوره سوره متفرق نوشته نزد مردم موجود بود بر کاغذها و استخوانها و پارچه ها و دیگر آنچه مییافتند بران نوشته میداشتند تا آنکه در غزوهٔ یمامه بسیار از قراء شهید شدند پس صدیق اکبر رضی الله عنه براه خیر خواهی امت بخوف ضائع شدن قرآن بشهادت عمر زید بن ثابت را حکم جمع قرآن دادند چنانچه زید بن ثابت تعمیل حکم کرده سور مکتوبه را از نزد مردم جمع نموده تمام قرآن را در یک جا بین الدفتین جمع ساخت لیکن سور را کیف ما اتفق تحریر نموده رعایت ترتیب سور نکرده بود آن مصحف تا حیات حضرت صدیق رضی الله عنه نزد ایشان ماند بعد ایشان نزد حضرت عمر رضی الله عنه ماند بعد شهادت خلیفهٔ دوم آن مصحف نزد حضرت ام المومنین حفصه رضی الله عنها ماند باز در عهد خلافت حضرت عثمان رضی الله عنه صحابه در دیار منتشر شدند و بعض صحابه تفاسیر را که از زبان

ف هر که طالب استیعاب باشد رجوع بمجمع ... نماید ... منه مدظله

بجناب حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم شنیده بودند آن را قرآن دانسته در قرآن داخل کردند و بعض تابعین هم چون
تفاسیر قرآن را از زبان حضرات صحابه شنیدند قرآن تصور کرده در قراءت قرآن داخل ساختند غرض که شده شده
این اختلافات بجائی رسید که هر کس مقروّ خود را قرآن دانسته دیگران را که خلاف آن میخواندند تخطیه می نمود و هر
مرد دیگری را غلط و خطا میگفت تا آنکه از اختلاف گذشته نوبت بجنگ و جدال رسید و هر یک با مخالف القراءة
خود بجنگ پیوست تا آنکه شکایت این جدال و قتال پیش حضرت عثمان رضی الله عنه بردند و مردمان عرض کردند که
قبل از هلاک شدن این امت تدارک این امت باید فرمود و مبادا مانند امم ماضیه بسبب اختلاف آنها در کتاب الهی
هلاک شود پس حضرت عثمان رضی الله عنه چون تأمل فرمودند دیدند که مردم صدها مصاحف بطور خودها جمع کرده اند
و در آن هزارها کلمات تفسیر از زبان حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم و حضرات صحابه علیهم الرضوان شنیده بودند در آن مصاحف افزوده اند
عجب تحریف در کلام الله دیده در فکر رفتند بعد مشوره با اجله صحابه حکم فرمودند تا مصحف صدیقی از نزد حضرت حفصه طلبیده باز دیگر در
ترتیب سورتها و تخلیص لغت قریش و تفحص سندها حکم فرمودند چنانچه زید بن ثابت باز برای هر سوره مکتوبه دو گواه کتابت طلبیدند
باوجودیکه هر سوره بروایات صدها کس مروی بود و میخواندند اما بنظر احتیاط دو دو گواه طلبیدند که گواهی دهند
بر اینکه این سوره که نزد ما مکتوب است پیش آنحضرت علیه السلام مکتوب شده یا آنحضرت علیه الصلوة والسلام
او را نویسانیده اند پس با وجود تواتر قراءات قرآن تا وقتیکه دو گواه یا زیاده بر تحریر کنانیدن آن
سوره از پیشگاه حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم نمی گذشت آن سوره را در مصحف نمی نوشتند تا آنکه جمیع
سور قرآن شهادای تحریر و قراءت بگذشتند و بکمال احتیاط و حزم بمجمع اجله صحابه آن قرآن جمع و مرتب شد
و ترتیبی که بالفعل موجود است این ترتیب مرتب شد چون برین ترتیب اجماع صحابه منعقد شد و کلام الله
تمام و کمال بین الدفتین جمع شد پس چند نسخه و بگرفتند یا شش نقل کنانیده باطراف عالم بدیار مسلمین فرستادند
و یک مصحف پیش خود در مدینه منوره داشتند باز آن مصاحف محرفه که مردم بضم تفاسیر آن را محرف
ساخته بودند و همان مصاحف مایه اختلاف و جدال مسلمانان بود از مردم گرفته و تفحص بسیار یکی از آنها
نزد مردم نگذاشت و همه را بسوخت تا مایه اختلاف قرآن در جهان نماند از آن وقت تا اینده مسلمانان
بر یک قرآن جمع هستند و کسی را مجال مخالفت نمانده و وعده رب العزت نحن نزلنا الذکر و انا له
لحافظون بر دست حضرت عثمان رضی الله عنه ظهور یافت و چنین خیر عام از که صادر شود جزاه الله عنا
حالا حال ترتیب سورتها باید شنید که این ترتیب سورتهای عثمانی که حالا یافته میشود جائی از آنحضرت صلی الله
علیه وسلم قولاً منقول نشده و نه آن حضرت صلی الله علیه وسلم بذات شریف خود ترتیب جمیع سورتها فرموده
اما این ترتیب اجتهادی هم نیست بلکه این ترتیب سورتها از قراءت آنحضرت صلی الله علیه وسلم در نمازها و تهجدها

نوشته‌اند چون در کتب حدیث بحال قراءت آنحضرت صلی الله علیه وسلم اگر تامل کرده شود همین ترتیب صاف صاف ظاهر
میشود چه در حدیثی آمده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم سورهٔ بقره و آل عمران و نساء خواندند پس ازین حدیث
ترتیب این سورتها معلوم شد و در حدیثی ترتیب مفصلات مجتمعاً معلوم شد و در حدیثی ترتیب شعراء و نمل و قصص
معلوم شده و در حدیثی ترتیب حوامیم سبعه معلوم شده پس چون در کتب حدیث نیک تامل کرده شود ترتیب
تمام سورتهای قرآن از قراءت آنحضرت صلی الله علیه وسلم معلوم شود و آن ترتیب همین ترتیب است که آن موجود است
مگر در بعض مواضع شاذ مانند عمل حفظ قرآن که دران ترتیب سورتها خلاف ترتیب قرآنست پس آن را از
خصوصیات آن عمل قرار داده موافق ورود حدیث عمل و اشتیم والاهتمام ترتیب تلاوت آنحضرت صلی الله علیه
وسلم موافق همین ترتیب یافته شد چنانچه این امر بر ماهران فن حدیث مخفی نیست پس ازین تحریر معلوم شد که
ترتیب سورتهای قرآنی توقیفی معنویست گو توقیفی ظاهری نیست و ازین تحریر اکثر اعتراضات اهل هوا
رفع شدند و شبهات اکثر ناواقفان که در تواتر قرآن و جمع و ترتیب پیدا شدند آن هم رفع شدند و مصدق
این تحریر واقفان حدیث خواهند شد گو ناواقفان بانکار پیش آیند چون احتیاط و اهتمام تحریر کلام الله
از پیشگاه آنحضرت صلی الله علیه وسلم و خلفای راشدین معلوم شد پس هویدا شد که خلاف رسم مصاحف
عثمانیه که حامل قراءات سبعه است هرگز جائز نیست و در رسم قرآنی هم مانند معانی قرآنی اسرار و دقائقها هستند
لهذا موضوع علم قراءت چهار چیز قرار داده‌اند تجوید و وقوف و رسم و فرش الحروف پس ضمناً قدری رسم
نوشته میشود پس بدانکه امام عاصم رحمة الله علیه سوقف تابع رسم الخط است یعنی آنچه در مصحف عثمانی نوشته شده
بهمان حرف وقف میکنند و تفصیل همه طول دارد بعضی را ذکر میکنیم بدانکه تای تانیث متحرکه در بعض مواضع
بتای طولانی نوشته شده پس بران تا امام عاصم بتا وقف میکنند مانند رحمت و نعمت و سنت
و لعنت و معصیت و ابن کثیر و ابو عمرو و کسائی بها وقف میکنند اختیاری باشد یا اختباری
بیای موحده و در غیر اینها که بهای هوز مکتوبست بها وقف میکنند و برلات و مرضات و ذات
و هیهات و ایات که بتا مکتوبند بتا وقف میکنند و در لفظ کاین تنوین آن بنون مرقومست وقف هم
بر نونست و ابو عمرو بحذف تنوین وقف میکنند و لام جاره در چهار جا جدا از مجرور خود مکتوبست پس
اگر حاجت وقف اضطراری یا اختباری افتد وقف بر لام خواهند کرد نه بر حرف ها بخلاف ابی عمرو و کسائی
اول در سورهٔ نساء فَمَالِ هٰٓؤُلَآءِ الْقَوْمِ دوم در کهف مَالِ هٰذَا الْكِتٰبِ سوم در فرقان مَالِ هٰذَا
الرَّسُوْلِ چهارم در معارج فَمَالِ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا و های اَيُّهَا در سه موضع بی الف مکتوبست یکی در سورهٔ
نور اَيُّهَ الْمُؤْمِنُوْنَ دوم در زخرف يٰٓاَيُّهَ السّٰحِرُ سوم در سورهٔ رحمن اَيُّهَ الثَّقَلٰنِ و در دیگر جا

و وَيْكَأَنَّهُ در اول بر نون وقف میکنند و بر دوم بر هاء بدها بخلاف کسائی که بر یا وقف میکنند و ابوعمرو
بر کاف وقف میکنند و در أَيًّا مَّا تَدْعُوا بر ما وقف میکنند و حمزه و کسائی بر ایا وقف میکنند و در کلمه
وَادِ النَّمْلِ در نمل بر یا وقف میکنند کسائی بر ال و در پنج کلمه فِيمَ و مِمَّ و عَمَّ و لِمَ و بِمَ بر میم وقف میکنند بالا زیادتی هاء سکته بزی
را دو وجه است یکی مانند عاصم دوم بزیادتی هاء سکته مانند مِمَّه و فِيمَه و دیگر آنکه لفظ انا مکتوب بالفست و در تلفظ بالف نمیخوانند
الا در بعض مواقع بالف میخوانند و در وقف همه بالف وقف میکنند و همچنین لَّكِنَّا هُوَ اللَّهُ در کهف همه قراء بالف نمیخوانند سوای ابن عامر
که بالف میخواند چراکه در اصل آن لکن انا بود و در وقف بالف وقف می کنند اتفاقا و کلمه أُولَئِكَ و أُولُوا
و أُولِي و أُولَاتِ بواو زائد بعد همزه مرقوم است لیکن واو خوانده نشود و این واو را فارق کرده اند میان أُولَئِكَ
و إِلَيْكَ و أُولِي و إِلَى و هکذا و کلمه وَلَا تَقُولَنَّ لِشَايْءٍ در کهف بزیادتی الف مابین شین و یا مرقوم است
و در کلمه يَدْعُ الْإِنسَانُ در اسرا و کلمه يَمْحُ اللَّهُ الْبَاطِلَ در شوری و يَدْعُ الدَّاعِ در قمر و سَنَدْعُ الزَّبَانِيَةَ
در علق و نُنجِ الْمُؤْمِنِينَ در یونس و کلمه يَوْمَ يَأْتِ لَا تَكَلَّمُ در هود بحذف لام فعل مکتوبند باوجودیکه اجتماع
ساکنین نبود و کلمه مِّلْءُ الْأَرْضِ در آل عمران و کلمه فِيهَا دِفْءٌ در نحل و يُخْرِجُ الْخَبْءَ در نمل همزه تنها جدا
نوشته شده و کلمه وَجِايءَ بالف زیاده بعد جیم قبل یا در سوره فجر مرقوم است و کلمه إِيلَافِهِمْ در سوره قریش بلا یا
مرقوم است یا بعد همزه میخوانند و باقی ذکر رسوم را ترک کردیم چراکه در دیگر رسائل باستیعاب مذکور است پس
در استیعاب آن رساله طول کشد و بغیر آن فائده ناقص ماند لهذا ترک کردیم وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِالصَّوَابِ

خاتمه در بعض امورات متفرقه که در ضمن ابواب ذکر آنها نشده

بدانکه ادغام نون ساکن و تنوین در لام و را چنانچه بلا غنه اول نوشته شده ادغام با غنه هم منقول شده
بنقل صحیح از حفص و قالون وغیره مسئله بعد میم ساکن اگر با آید اخفا و اظهار هر دو منقول شده اند و اگر
نون ساکن و تنوین قبل با آمده بمقتضای قاعده قلب بمیم بدل شوند پس تلفظ میم ساکن اصلی قبل با و میم
مقلوب از نون ساکن و تنوین برابر باشد اما در میم مقلوبه از تنوین و نون ساکن اختلاف در اظهار و اخفا نیست
بلکه اتفاقا اخفا منقول است و در میم ساکن اصلی که در آن اظهار و اخفا هر دو صحیح هستند مسئله غنه
صفت لازمه است برای نون و میم مظهر باشد یا مخفی مشدد باشد یا مخفف متحرک باشد یا ساکن لیکن بوقت
اخفا ظهور غنه اکمل باشد و بوقت تشدید ظهور غنه کامل باشد و در حالت حرکت غنه ناقص باشد و اگر سکون
بسبب وقف باشد مانند نَسْتَعِينُ و عَلِيمٌ و حَكِيمٌ یا مظهر باشد مانند هُمْ فِيهَا عَنْ أَمْ مَنْ عَفُوٌّ حَلِيمٌ
پس حکم این هر دو حالت برابر اظهار است پس میم و نون ساکن وقفی را باید که در تقلیل غنه اش بسیار سعی کنند
بحدی که چنان قصد کنند که اثر غنه باقی نماند گو اعدام آن بالکل محال است لیکن بسبب التفاتی بطرف

تقلیل غنه تا ظنین پیدا شود بمقدور در وقف میم و نون چنان سعی کنند که سوای غنه لازمة الوجود غنه زیاده هرگز
نشود و غنه لازمة الوجود بسیار قلیل و لطیف است که بوقت تلفظ صحیح هر کس ادراک آن نتواند و همچنین بوقت حرکت
و اظهار در تقلیل غنه بسیار کوشش کنند که اساتذه را در تقلیل غنه این حروف درین مواقع اهتمام بلیغ مانده **مسئله**
اماله در اصطلاح قرا مائل ساختن الف بود بسوی یا بحدی که اگر قدری زیاده میل دهند یای خالص شود و این
را اماله محضه گویند و اماله بین بین آن را گویند که الف را بسوی اماله محضه میل دهند پس حفص در تمام قرآن
یک جا اماله کند و دیگر هیچ جا اماله ندارد و آن لفظ بِسْمِ اللّٰهِ مَجْرٖهَا در سوره هود واقعست که الفی که بعد
را واقعست آن را اماله محض میکند و بس **مسئله** بدانکه سنت است که از آخر والضحی تا آخر قرآن آخر هر سوره
تکبیر گویند اگرچه تکبیر بروایت بزی منقول شده اما حالا برای جمیع قرا معمول شده یعنی بعد ختم هر سوره کلمه
اَللّٰهُ اَکْبَرُ بگوید و بر بعض سوره کلمه لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَاللّٰهُ اَکْبَرُ هم منقول شده و در آخر سوره ناس کلمه لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ
وَاللّٰهُ اَکْبَرُ وَلِلّٰهِ الْحَمْدُ منقول شده **مسئله** بعد ختم سوره واقعه و حاقه کلمه سُبْحَانَ رَبِّیَ الْعَظِیْمِ
با خلاف صوت بگوید و بعد ختم سوره ملک اَللّٰهُ یَاْتِیْنَا بِهٖ رَبُّنَا وَرَبُّ الْعٰلَمِیْنَ بگوید و در آخر سوره
قیامه و تین سُبْحَانَكَ اللّٰهُمَّ بَلٰی و در آخر مرسلات کلمه اٰمَنَّا بِاللّٰهِ بگوید و بعد فاتحه اٰمِیْن بگوید و بعد
ختم سوره اسرا تکبیر بگوید **مسئله** آداب قرات آنکه کلام الله را همیشه بلاناغه خوانده باشد با وضو مستحب
و مس مصحف بلا وضو حرام است و در مسجد باشد یا در مکان نظیف نه در امکنه نجسه مستقبل قبله بتخشع و وقار سرنگون
بخواند و تعوذ و تسمیه اول بگوید و بترتیل و آهستگی بخواند نه بجلدی بحدی که حروف در یکدیگر داخل شوند و جدا
فهمیده نشوند و بگریه بخواند بطوع باشد یا بتکلف یا شکل گریه بسازد و بتحسین صوت و لحن عرب بلهجه قرآن تلاوت
بخواند و در مظنه ریا آهسته و الا باواز متوسط بخواند نه آنکه در خواندن رگهای گردن برخیزند و چشم و رنگ سرخ شود
تا آنکه در قرات بسیره از خواندن عاجز شود و بماند و اگر بخواند آواز مکروه گردد و در مصحف خواندن فضیلت دارد از
حفظ خواندن و قرات را برای سخنها موقوف نسازد و در قرات ضحک و عبث و نظر بسوی لهویات نکند و بقرات
شاذه هم نخواند و بعضی در غیر نماز جائز داشته اند و ترتیب قرآن را متغیر و محرف و معکوس نسازد و سوره را با سوره
دیگر مخلوط نسازد که یک آیت ازین سوره و یک آیت از آن سوره بخواند و خلط قرات قاری بقرات قاری دیگر
نکند و نزد قرات سامع را باید که متوجه شده بشنود و شور نکند و آواز خود را بر آواز قرآن بلند نکند بر آیات سجده تالی
و سامع هر دو سجده کنند و آن چهارده آیات هستند که در آنها سجده واجبست و آنچه شهرت یافته است که بعض سجده فرض
و بعض واجب و بعض سنت است این غلطست و آن سجدات در اعراف و رعد و نحل و اسرا و مریم و اول حج و فرقان و نمل
و الم تنزیل و ص و فصلت و نجم و انشقاق و علق هستند و افضل اوقات قرات آخر شبست اگر نتواند در شب بخواند

[illegible] در نماز [illegible] منه مد ظله [illegible] منه مد ظله

واِلّا هر وقت جائز است و شروع در شب جمعه و ختم در شب پنجشنبه بهتر است اِلّا آنچه میسر شود بهتر است و روزه یوم ختم و جمع اقربا و احبا
بوقت ختم بهتر است که وقت اجابت است و از والضحی تا آخر بر آخر هر سوره تکبیر بگوید چنانچه گذشت و وقف به تکبیر و وصل آن
ببسمله و وصل آن با آخر سوره و وقف بر آخر سوره همه‌ها جائز است اما جمیع را وصل کرده به بسمله وقف نکند و بعد ختم دعا کند
که وقت اجابت است و چون ختم کند همان وقت شروع ختم دیگر بکند که مسنون و محمود است اگر زیاده نباشد تا مُفْلِحُوْنَ
خوانند و آنچه مردم بعد ختم آیات شتات قرآن از ربنا و غیره میخوانند اصلی ندارد و آنچه مردم در آخر قرآن اخلاص سه مرتبه
میخوانند ملا علی قاری در شرح شاطبی آنرا مستحسن نوشته و سیوطی در اتقان از امام احمد تکریر اخلاص را منع نقل کرده
اما نوشته که معمول بر تکریر است و از کلامش هم استحسان مفهوم میشود والله اعلم و در تراویح بر سر کسی سوره یک جا بسمله
برای تارکین هم بلند خواند بر الحمد یا اخلاص یا غیر آن و نیز در بسملتین بر سر هر سوره بلند خوانند و قرآن را معیشت خود
نسازد و برای تفنن و زیب مجلس و تحسین مردم و قبولیت خلق و اظهار خوش آوازی و خوش خوانی خود و بحب مدح و جاه
و بقصد نام نخواند که بعض این امور حرام اند و بعض مکروه و از عیوب قرات قرآن که زیاده از بست در کتب قرات مرقوم اند
ازان مجتنب باشد که بعض آنها حرام و بعض آنها مکروه اند که آن عیوب تطنین و تهمیز و تنبه و ترکزه و تهمیه و زمزمه
و تمطیط و ترعید و تعویق و ترجیع و تطویل و تنفیش و عنعنه و تعجیل و غیره هستند ازینها مجتنب باشد و تطنین حرفها
غنه کردن و تهمیز در هر حرف همزه مخلوط کردن و تنبه تلفظ حرف اول ناتمام گذاشته حرف دیگر شروع کردن و ترکزه
ادغام بیجا کردن و تهمیه حرف مخفف را مشدد خواندن و زمزمه قرآن را بسر و آهسته خواندن و تمطیط کشیدن بیجا که بسبب آن
حرف با حرف یا حرکت با حرکت خلط شود و ترعید لرزانیدن آواز در مدات و حرکات و تعویق وقف در وسط کلمه و شروع
از باقی کلمه و تطویل کشیدن آواز زیاده از حد در مدات و حرکات و تنفیش حرکات را باختلاس خواندن و عنعنه همزات را بعین مخلوط
خواندن و تعجیل جلد جلد خواندن بحدیکه حروف قرآن جدا جدا مفهوم نشوند مگر بعض حروف و فقط آواز مسموع شود و دیگر
معائب که همه قبیح و ممنوع هستند ازانها اجتناب واجب است و سنت است که دعای ختم قرآن که در عمل الیوم و اللیلة لابن السنی
ماثور است بخواند بدانکه در سوره روم در آیت اَللّٰهُ الَّذِيْ خَلَقَكُمْ کلمه ضُعْفٍ را در هر سه جا حفص بدو وجه
بفتحه ضاد و ضمه آن و فتحه را از عاصم روایت کرده و ضمه را از فضیل بن مرزوق و اختیار کرده و تفصیلش در کنز المعانی
شرح شاطبی و نشر و تیسیر مرقوم است و حفص در سوره طور لفظ اَلْمُصَيْطِرُوْنَ بدو وجه میخواند یکی بسین دوم
بصاد و در هر لفظ ثَمُوْدَا [illegible] حفص در هر دو کلمه بلا تنوین میخواند و وقف بر اول بر الف و بر دوم بلا الف
میکند فقط والله اعلم بالصواب وَآخِرُ دَعْوَانَا اَنِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِيْنَ بتاریخ هشتم
سنه یکهزار و دو صد و هشتاد و دو از هجرت النبی علی صاحبها الف الف تحیة و سلام تمام شد

بسم الله الرحمن الرحیم

بخدمت مشفق مولوی نذیر حسین صاحب از اقل الخلیقه عبد الرحمن عفی عنه بعد سلام مسنون تحریر مرام آنکه حسب فرمودهٔ سامی دانست خود در مقدمهٔ ضاد نوشتم لیکن آن مشفق حسب وعدهٔ خود تسلیم التفات نفرمودند بجوابش بر پرچهٔ استفتا و خط شیخ الکاذبین مولوی حبیب الله فرستادند دیدم موید معتقد خود یافتم که در دروغ بندی بیعدیلیست و انچه در استفتا نوشته بود قرین صواب بود لیکن تشابه متعارفه و مبادله باهم را جواز خلاف ادای ناقص بود و نیز از مطالعهٔ تعذر ضاد تعجب شد و وهم مشارکت صوتی ذو معجمتین تعجب بر تعجب افزود که در حروف یسیر التلفظ هم فساد بر پا شد کجا زا و کجا ذال که در هر دو مباینت مخرج و صفات و صوت هر دو حاصلست با این همه اینها را مشابه الصوت در فتوی نوشتند و بخیالات خود رجما بالغیب بتشابه جزئی هر حرف را که خواهند مشابه یکدیگر نوشتند و ملید انند که تشابه و تمایز حروف موقوف بر اشتراک مخرج و صفات نیست بلکه تمام حروف اگر متحد الماهیة هستند اختلاف اینها مانند اختلاف اشخاص زید و عمرو و بکر است و اگر مختلف الماهیة هستند اختلاف اینها مانند اختلاف انسان و فرس و بقر است گو فیما بین بعض اینها تشارک بعض تشبیهات و تشخصات بود اما در نفس تمیز فتور نیست و منشا غول این تشابه عدم تدرب با صوات حروف و عدم واقفیت از علم قراءت و اتباع قرائن اشتراک صفت است و الا تمایز هر حرف امر وجدانی مشاهد است مخفی نظری نیست اما صحت اثر که در کار است این کار از قرائن و دلائل نمی بر اید چه مولوی روم میفرماید بیت پای استدلالیان چوبین بود   پای چوبین سخت بی تمکین بود

اجماع اساتذه و قراءت که ادای حروف از قبیل علم نیست بلکه از مقولهٔ کیف است بدون اخذ از استاد حاصل نمیشود باز آنرا مبنی بر قرائن و دلائل کردن نادانیست و غرض از ارسال خط حبیب الله معلوم نشد

ظاهر است تنبیه بر معائب و جهل این احقر بود من مدعی علمیت خود نبودم و فوق کل ذی علم علیم بعلمیت شما بر اهل عالم هویدا خواهد بود که والد ماجد بنده در علم قرات شاگرد رشید شاه عبد المجید صاحب مرحوم بودند و مناظرات و مباحثات که فیما بین والدم و حضرت شاه صاحب واقع میشدند شاید بسامعهٔ سامی رسیده باشد و شاید کسی از حاضران آن مجلس از پیران سال خورد زنده باشد باز از والد خود اخذ کلام الله کردم پس علم و عمل قرات والدم شاید مسلم جناب باشد باقی ماند احقر پس وجود سندهای اساتذه هم نزد احقر و هم نزد شیخ الکل نیز مسلم است مگر آنکه اساتذهٔ بنده خصوصاً جناب مولانا حضرت مولانا اسحاق صاحب و مولوی امام الدین صاحب باوجود جهل من از این فن اجازت و سند دادند پس این عیب بسوی اساتذه عائد است نه احقر و نیز چون احقر را اتفاق دور بعهم بزرگوار خود قاری قادر بخش صاحب و قاری لال محمد صاحب قرای عرب افتاد کسی مطلع ساخت و یک مسئلهٔ قرارت نیاموخت که حاجت تعلیم هیچو کاذب افتاد طرفه آنکه آن کاذب بزعم خود بر صحت تلفظ ثنا و من اقرار دارد و باز میگوید که بالکل از علم ادا بی بهره است شاید بفرط بغض عقلش رفته خبر پس و پیش نمانده نعوذ بالله من شرور انفسنا و این سامعه خراشی برای آن کرده شد که آن مشفق هم بدعین خط آن کاذب شده آن خط را نزدم فرستادند اگر آن را در فروغ مسید انستند بالا بالا می برتافتند بفرط اعتقاد آن خط را حرز جان داشته اند و چنانچه غلطی تشابه زا و ذال درین مسئله رفته همچنان بسیار غلطیها در فتواهای قرارت دهلی دیده شدند که آن مخدوم بتحریر آنها علمای دهلی البلکه دار العلم دهلی را بدنام کردند و فضیحت ساختند که در دهلی کسی ماهر قرارت نماند اگر علم قرارت و غلش نبود دست اندازی در اجوبهٔ این فن مناسب نبود حالا اگر بر وعده و قول خود قائم هستند فبها و الا فردا روز محشر محاسبه در پیش و مکافات سخن پروری ما و شما را در پیست والله اعلم بالصواب

تمت

خاتمة الطبع هزاران هزار شکر و سپاس بدرگاه واهب بی قیاس که نافع تلاوت کنندگان و اسبب الحفظ قاریان قرآن رساله مشتمل بر قواعد تجویدیه **رسالهٔ تحفهٔ نذریه** از افادات جناب افاضت مآب مطرح فیوض فیاض واهب لم یزلی جناب مولانا قاری **محمد عبد الرحمن** صاحب پانی پتی صانه الله عن شر کل غبی و غوی باهتمام امیدوار غفران **محمد عبد الرحمن** بن حاجی محمد روشن خان اسکنه الله بحبوحة الجنان در مطبع نظامی واقع کانپور اوائل رجب سنه ۱۲۹۳ هجری مطبوع گردیده سرمهٔ چشم مشتریان اولی الابصار شد

التماس

سابق ازین رسالهٔ هذا در دهلی مطبوع گشته پسند صاحب فرمایش نیفتاده بفقیر هیچمدان اهتمام کن مطبع نظامی فرمایش فرموده بفضل مفضل منعام از قالب طبع برآمد اکنون ناظرین انصاف پسند وشائقین نصفت پیوند ملاحظه فرمایند و بچشم حق بین معاینه نمایند که ازین نسخهٔ مطبوعهٔ مطبع هذا و نسخهٔ مطبوع دهلی در تصحیح و حسن خط و صفای چاپ تفاوت بچه مقدار است و نسخهٔ سابقه نسبت باین نسخهٔ مطبوعهٔ هذا مثل فرق لیل با نهار است مرجو که هرگاه بسبب کمال صحت عبارت و صفای حروف مضمون را بلا تکلف دریابند معتنی بالطبع و مصحح را بدعای خیر یاد آرند ان الله لا یضیع اجر المحسنین

وجه ختم بر خاتمه

بسند این معنی که رسالهٔ هذا مطبوع مطبع نظامیست مهر و دستخط مهتمم ثبت نموده شد



العبد
محمد عبد الرحمن خان عفی عنه بن حاجی محمد روشن خان بقلم خود